

این مقاله به همراه مطالب متنوع دیگر برای چاپ در دور جدیدی از مجله تریبون در نظر گرفته شده بود. اما سرعت گیری تحولات آذربایجان، انتشار اینترنتی و سریع مطالب مزبور را الزامی کرده است. در روزهای آتی مطالب دیگری از این سلسله منتشر خواهد شد.

علیرضا اردبیلی

نگاهی به ایدئولوژی و عملکرد جبهه ملی

از لابلای سطور کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران»

به قلم سعید رهبر

1. مقدمه
2. حلقه مقدم در مسموم کردن ذهن مردم
3. رابطه شیطان و عمله حرامزاده‌اش
4. توافق در داده‌ها و اختلاف در تحلیل
 - a. تاریخ تشکیل جبهه ملی
 - b. نقش شعبان جعفری در وقایع 28 مرداد 1332
5. دولت ملی پیشوا دکتر محمد مصدق
6. معماران مدینه فاضله جبهه ملی در دولت ملی دکتر محمد مصدق
7. کیفیت و نوع ارتباط جبهه ملی با شعبان جعفری و سایر چاقوکشان پایتخت
8. تن دادن به قواعد بازی دموکراسی
9. فرمان قتل حاج علی رزم‌آرا از سوی پیشوا
10. گرایش‌های فاشیستی در حکومت پیشوا
 - a. مصدق: به هیچ وجه متأسف نیستم!
 - b. "سگ کشی" نامیدن کشتار جوانان
 - c. "اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران"
 - d. جنبه سرکوبگرانه
 - e. آثار صریح اندیشه فاشیستی در حکومت جبهه ملی
11. وضع و حال امروز جریانی بنام جبهه ملی ایران
12. پایان سخن

1. مقدمه

تفکر مدرن با شك آغاز میشود، تردید در درستی مسلمات و حقانیت بدیهی‌ترین بدیهیات، نقطه شروع بلوغ تفکر انسانی است. وظیفه روشنفکر نیز در این میان چیزی جز زیر سؤال بردن «مسلمات» و «بدیهیات» جا افتاده در اذهان عالم و عامی نیست. نتیجه طبیعی این جنب و جوش پرسشگرانه در هر جامعه سالم برخوردار از وجود قشر روشنفکران، بروز اختلاف نظر در حوزه موضوعات علوم نظری و حتی علوم دقیقه است.

نکته حائز اهمیت در اینجا، تمایز قائل شدن بین روشنفکر و تحصیلکرده است. تردیدی نیست که محیط تحصیل و دانش مکان طبیعی رشد روشنفکری است اما خود این رابطه نزدیک بین «دانش نظری» و «روشنفکری»، خود موجبی است برای اشتباه در باز شناخت قشر روشنفکر از تحصیلکردگان صرف. این تشابه و امکان خلط میحث تاحدی است که دولت شوروی سابق رسماً نام لشکر تحصیلکردگان بوروکرات در خدمت حزب دولتی را «اینتلینگسیا» گذاشته بود.

برای مثال بیاد آوریم که در ایران سال 1358 تعداد بیشماري از تحصیلکردگان و مدعیان روشنفکری به رژیم ولایت فقیه رأی مثبت دادند و در مقابل، بخش مهمی از مردم بیسواد و کم سواد آذربایجان در يك جنبش وسیع چند ملیونی تحت رهبری «حزب خلق مسلمان»، هم به درستی مفهوم نهان شده در بطن اصل «ولایت فقیه» را دریافتند و هم به مقابله سیاسی با آن برخاستند.

در سالهای اخیر علاوه بر چندین مقاله ارزشمند، 2 کتاب زیر به قلم سعید رهبر منتشر شده است:

1. **نگاهی دیگر به دیار کهن**، استکهلم، بهار 1997
مجموعه‌ای در 572 صفحه و 45 فصل که هر کدام گزیده‌ای از سفرنامه‌های مورخان، جهانگردان، ایران‌پژوهان و مأموران خارجی درباره ایران

2. **نگاهی به نهضت ملی ایران، نقد خاطرات شعبان جعفری**، انتشارات هیرمند، تهران، 1383
این کتاب در 424 صفحه به نقد کتاب حاوی مصاحبه‌ها سرشار با شعبان جعفری می‌پردازد. کتاب در عین حال حاوی نکات ظریفی در باره اندیشه و عمل سیاسی جریان جبهه ملی است که نمی‌تواند از دید خواننده برکار بماند. سعید رهبر اخیراً کتاب «تاریخچه جبهه ملی» به قلم احمد ملکی را با افزودن مقدمه‌ای طولانی برای بار دوم منتشر کرد.

مقاله مهمی بنام «**مدد از مردگان، به رویاه گفتند شاهدت کیست گفت دم**» و نوشته‌ای حاوی منتخباتی از نامه‌های صادق هدایت به حسن شهید نورانی را هم باید به این لیست اضافه کرد. سعید رهبر در مقاله «**مدد از مردگان**» پرده از شیادیهای نخاله‌ای بنام «بابک امیر خسروی» برمیدارد. بابک امیرخسروی در کنار کارهای روزمره خود در بنگاه شخصی «حزب دموکراتیک ملت ایران» پروژه‌های دور و درازتری را نیز رأساً یا توسط ایادی داخلی و خارجی خود صورت می‌دهد. سعید رهبر مقاله مزبور را در برخورد به اعمال بابک امیرخسروی در یکی از این پروژه‌ها به قلم درآورده است. بابک امیرخسروی در «اثر» شخصی خود چیزی بنام «خاطرات اردشیر آونسیان» سرهم کرده و شخصیتی جدید و متفاوت از واقعیت امر در پشت نام آن توده‌ای مرحوم ساخته است. این مقاله (و کتابی که حاوی اصل خاطرات آونسیان از سوی سعید رهبر منتشر خواهد شد) در یک نمونه موردی، پرده از سیمای واقعی جاغلان تاریخ نزدیک و گذشته ایران در **زمانی بسیار نزدیک به تولید** برمی‌افکند تا در کار کارگاه جعل و تاریخسازی کلاهداران از قماش امیرخسروی بنام جبران مافات اعمال گذشته‌شان مبنای فساد ذهنی آیندگان را فراهم میسازند، اخلاص کرده باشد.

آنچه در نظر من فصل مشترک این آثار مختلف است، تلاش هوشمندانه سعید رهبر برای پرتو افکندن به برخی از مهمترین پستوهای «مافیای ملی تاریخنگاری ایران» است. در این پستوهای تاریک خوراک لازم برای مسموم کردن ذهن نسلهای متوالی ایرانیان تدارک دیده‌شده و می‌شود. لذا سرزدن به این پستوها و روشنی بخشیدن به سیاهکاریهای مافیای ملی تاریخنگاری ایران، کاری است بمنزله چاره امر آب گل آلود، از سرچشمه کردن.

2. حلقه مقدم در مسموم کردن ذهن مردم

برای مسموم کردن افراد یا محیط، ابتدا باید سم لازم فراهم شود و از این جهت **تولید سم و پراکندن و انتقال آن به محیطهای دیگر** دو پرورسه جداگانه است. امروز ما شاهد ذهنهای مسموم در مقیاس ملی در رابطه با تاریخ نزدیک و گذشته ایران هستیم. این مسمومیت در وهله نخست محصول تبلیغات دولتی، مواد و کیفیت سیستم تحصیلات همگانی و کنترل دولتی بر رسانه‌های عمومی در 85 سال گذشته است. شاخدارترین دروغها و بی‌مدرکترین مدعیات در نزد توده ملت و روشنفکر ایرانی، همچون وجود ماه و آفتاب، بدیهی و بی‌نیاز از بحث اثبات و دلیل است. در حالی که هرکس در تاریخ زندگی خود و خانواده‌اش از بیاد آوردن تمامی حوادث واقعه عاجز است، جزئیات تاریخی با اهمیت و بی‌اهمیت مربوط به دو، سه یا چهار هزار سال پیش ایران، بدون استلزام به ارائه کوچکترین مدرک تاریخی یا مطابقت با عقل متعارف بشر امروزی، ورد زبان همه مدعیان روشنفکری در جامعه ایرانی است.

دیدن شبکه **گسترش و توزیع** این توهمات و جعلیات کار دشواری نیست. شبکه مالی متکی به هزینه دولتی، سیستم تحصیلات عمومی، دانشگاهها و انتشارات مراکز «علمی» و کلیه مراکز بیرون از حاکمیت دولتی و «روشنفکران» مخالف حاکمیت در سیستم گسترده گسترش او هامي که «تاریخ ایران» نامیده میشود، در یک هارمونی اقتضاح‌آمیز مشغول فعالیت تخریبی خود هستند. اما به همان اندازه که دیدن این شبکه **گسترش و توزیع** براحتی میسر است، رصد کردن شبکه کم و بیش پنهان و مرموز **تولید** آن دشوار است. به عنوان مثال نام مؤسس «مدرسه علوم سیاسی تهران» و مرشد و پدرخوانده نسل اول رهبری مافیای ملی تاریخنگاری ایران را تا سال 1369 نمیدانستیم و ...¹

این سم کی و در کجا و از سوی چه کسانی تولید میشود؟ چه کسانی سلسله‌های شاهنشاهی فرد اعلا تأسیس می‌کنند؟ چه کسانی نویسندگان متعدد و کتابخانه‌های مجلد در دوران قبل از کاغذ ایران برپا می‌سازند؟ روایت‌های من در آوردی جا افتاده

¹ - نام و جزئیات نقش فوق العاده مهم «سر اردشیر جی ریپورتر» برای اولین بار در جلد دوم «جستارهایی از تاریخ معاصر ایران» در بهمن ماه 1369 به میان آمد و تعجبی ندارد که این کتاب پرفروش‌ترین کتاب تاریخ ایران است. «وصیبتنامه اردشیر سر جی ریپورتر» بعنوان مهمترین کلید و سند شناخت تاریخ معاصر ایران در همین کتاب افشا شده است. با وجود این، شمار بیشماري از آثار مافیای ملی تاریخ ایران، که بعد از بهمن ماه 1369 چاپ شده‌اند، نام سر اردشیر جی ریپورتر را حتی در فهرست اعلام خود ندارند!! این مافیا با اطمینان از سنگینی مسمومیت فضایی حاکم بر جامعه روشنفکری ایران، حتی زحمت برخورد منکرانه با این مهمترین سند شناخت تاریخ معاصر ایران را به خود نداده‌اند.

از حوادث 50 یا 60 سال پیش محصول کدام کارگاه جعل و تزویر است؟ چه کسانی در مورد حوادثی که امروز در حال اتفاق افتادن است، در مقابل چشمان حیرت زده ما، سند جعلی برای مصارف آتی «می‌کارند»؟²

3. رابطه شیطان و عمله حرامزاده‌اش

می‌گویند شیطان به همراهی عملی برای گن فیکون کردن شهری وارد عمل شد. چون عمله از کار بر هم ریختن نیمی از شهر فارغ شد، دید که شیطان در طی این مدت تنها مشغول جوش دادن يك معامله ناپاك بين يك زوج است. عمله راضي از پیشی گرفتن خود بر استاد، به کنایه از گندی کار وی یاد کرد. شیطان در جواب گفت: تا من چنین معامله‌هایی را جوش ندهم، حرامزادگانی چون تو از کجا پیدا خواهد شد تا شهری را بهم بریزند؟!

مافیای ملی تاریخنگاری ایران نیز بسان شیطان در تمثیل فوق عمل میکند. اعضای این باشگاه شیطانی در خفا و با احتیاط و رعایت جوانب امر به جفت و جور کردن معاملات می‌پردازند تا محصول بوجود آمده بتواند در مسموم کردن ذهن و اندیشه نسل‌های متوالی مردم ایران به کار آید. بدینگونه است که نفرت از ملل همسایه و ملل غیر فارس ایران و داشتن توهمی نامتناسب با وضع و حال واقعی، از فضایل فرهنگی و علمی «ایرانیان» (همانا ملت فارس) به مهمترین مانع روشنفکران و ملت حاکم ایران در شناخت علل بدبختی‌ها و ناکامی‌های خود بدل شده است. شکی نیست که این توهمات پیش از آنکه، پراکنده شوند، باید در شرایط زمانی و مکانی مشخصی و از سوی افراد یا مراکز بخصوصی تولید شوند. بطور خلاصه میتوان گفت که مجموعه توهمات و جعلیاتی که بنام «تاریخ» قدیم و جدید ایران به تخریب در پایه‌های فکری ایرانیان و بویژه ملت فارس می‌پردازد، از يك چرخه چهار مرحله‌ای عبور می‌کند:

1. **تولید:** فرایندی است که طی آن اطلاعات و مدعیات تماما جعلی، مغشوش، ناقص و یا جهت‌دار از طریق تألیف، ترجمه، اقتباس و «تحقیق» چاپ و منتشر میشوند. این پروسه در مورد هر «اثر» در مدت محدودی به پایان میرسد. به عنوان مثال يك «اثر تحقیقی» در موضوع تاریخ در طی زمانی محدود نوشته شده و به چاپ میرسد.
2. **توزیع:** پروسه پراکندن محصولات فوق در میان آحاد جامعه است. زمانبندی این پروسه از محدودیت خاصی برخوردار نیست. هنوز هم تولیدات دوران صدر آریا پرستی از پیرنیا و پورداوود و ذبیح بهروز در حال توزیع هستند.
3. **جا افتادن:** مرحله ماقبل آخر بعد از انجام دو سلسله عملیات فوق است. این حالت برخلاف دو مرحله فوق يك «پروسه» نیست و يك «وضعیت» به شمار می‌آید. افسانه‌های مربوط به تمدن‌های آریایی پیش از اسلام ایران سالهاست وارد این «وضعیت» شده‌اند.
4. **سو استفاده سیاسی:** اگر مسئله به همینجا ختم می‌شد، فاجعه مهمی رخ نداده بود. اما محصولات این کارگاه گسترده جعل، باتوجه حضور پررنگ و مؤثر تاریخ (صرفنظر از واقعی یا جعلی بودن آن) در سیاست، به سرعت و وسعت مورد سو استفاده سیاستمدارانی قرار می‌گیرد که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در سفارش این جعلیات فعال و ذینفع بوده‌اند. به عنوان مثال تزهایی ناشی بر انکار وحدت فرهنگی آذربایجان در دوسوی ارس به شدت در مرکز توجه رژیم‌های پهلوی و اسلامی بوده و هست و چند سال پیش آقای عنایت‌الله رضا به عنوان «متخصص» بدنام مکتب بدنام‌تر تاریخ ایران در رشته جعل هویت آذربایجان، کتاب قطوری به سفارش «وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران» تولید و در اختیار سفارش دهنده گذاشت. اینگونه ادبیات، مستقیماً در خدمت توجیه قتل‌عام معنوی ملت ترك ایران بکار میرود.

با این مقدمات برای مطالعه يك مورد از این جعلیات ملی و میهنی به سراغ کتاب ارزشمند سعید رهبر می‌رویم:

4. توافق در داده‌ها و اختلاف در تحلیل

مرسوم است که در علوم نظری **داده‌ها** حتی‌الامکان مورد توافق است و اختلاف در میان علما در **مبتد بررسی**، **مکاتب فکری** ناظر شیوه تحقیق و بالاخره در مقام **نتیجه‌گیری** بروز می‌کند. این مسئله اما در میان مافیای ملی تاریخنگاری ایرانی معکوس است. یعنی علیرغم ناروشنی و اختلاف بسیار بر سر داده‌های مربوط به تواریخ نه چندان دور، در مقام نتیجه‌گیری

² - همین بابک امیرخسروی مورد اشاره در فوق، در مصاحبه با رادیو فردا در مورد مراسم سالانه قورولتای ملی آذربایجان در ژوئن 2004 در حالی که مراسم هنوز پایان نیافته بود، ادعا کرد که انگیزه جمعیت صدها هزار نفری آذربایجانی که در زیر سایه نگاه‌های تهدیدآمیز دهها هزار نفر از نیروی نظامی رژیم در کوهستان‌های قره‌داغ گرد آمده بودند، صرفاً تفریح و شادی (!) بوده است. در نگاه اول قابل تصور نیست که پیرمردی پاریس نشین، اینچنین به ارزانی خود را آلت مضحکه مردم قرار دهد. اما اگر در نظر بگیریم که در زمان‌های آتی، همکاران بابک امیرخسروی در باشگاه مافیای تاریخ ملی ایران میتوانند ادعای این دم مضحک خودشان را شاهد مدعیات ملی و میهنی‌شان قرار دهد، حکمت قضیه آشکار میشود. یعنی آقای امیرخسروی با آگاهی از اینکه وظیفه تولید جعلیات و جعل ماهیت مهمترین حوادث سیاسی مربوط به آذربایجان به وی محول شده، با بر زبان آوردن مضحک‌ترین مدعیات، کار همکاران آتی خود برای بیرون کشیدن اسناد مطلوب از میان آرشیوهای امروزی را میسر می‌سازد. نمونه‌هایی از این دست بسیاریند که من در آینده بدانها خواهم پرداخت.

و استنتاج احکام ملی و میهنی از توبره حوادث تاریخ، اوضاع حاکم بیشتر شبیه اجماع در نزد علمای علم تاریخ وطنی است. به دو نمونه زیر که در کتابهای سعید رهبر مورد توجه بوده‌اند، توجه کنید:

a. تاریخ تشکیل جبهه ملی

تاریخ تشکیل جبهه ملی و هر حادثه دیگری مسئله‌ای کنکرت و ساده است. به عنوان مثال آغاز جنگهای صلیبی یا تاریخ مدفون شدن شهر پومپی در زیر آتش و خاکستر ناشی از فوران آتشفشانی، مسئله‌ای نیست که مورد اختلاف عقلا و علما باشد. اما در مورد تاریخ تشکیل جبهه ملی در تهران، سعید رهبر نقل قولهای رنگارنگ زیر را آورده است:

همایون کاتوزیان (در کتاب «مصدق و نبرد قدرت»، ترجمه احمد تدین، ص 158): «روز دهم آبان 1328 جبهه ملی رسماً اعلام موجودیت کرد در همان روز مردم ارگان مخفی حزب توده، رهبران جبهه ملی را عاملان امپریالیسم و انگلستان و دربار قلمداد نمود (ن.ک. مردم، اول آبان 1327)» [9]³

همایون کاتوزیان (در کتاب «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران» ترجمه فرزانه طاهری، ص 94): «[جبهه] ملی در روز اول آبان [1328] اعلام موجودیت کرد در همان روز، روزنامه مخفی حزب توده، رهبران جبهه را مزدور دربار و امپریالیسم خواند (ن.ک. مردم، اول آبان 1328)» [9]

غلام رضا نجاتی (کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص 84): «اول آبان 1328 ... سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند» [10]

غلام رضا نجاتی (13 سال بعد در کتاب «مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول، ص 148): «... با هدف مبارزه ضد استعماری به رهبری دکتر مصدق در روز 19 آبان 1328 این جبهه را تشکیل داد» [10]

غلام رضا نجاتی (کتاب «مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول، ص 140): «روز 10 آبان، جبهه ملی موجودیت خود را اعلام کرد» [تاریخچه جبهه ملی، مقدمه سعید رهبر، ص 5]

باقر عاقلی (کتاب «روزشمار تاریخ ایران»، «21 آبان 1328 جبهه ملی ایران به لیبری مصدق تشکیل شد» [10])

انور خامه‌ای (در کتاب «پنجاه نفر و سه نفر...»، ص 772-773): «تاریخ دقیق تشکیل جبهه ملی همان اول آبان است» [تاریخچه جبهه ملی، مقدمه سعید رهبر، ص 17]

b. نقش شعبان جعفری در وقایع 28 مرداد 1332

بسیاری از منابع تاریخی موجود از شرکت شعبان جعفری و حتی نقش رهبری وی در جریان کودتای 28 مرداد خبر می‌دهند. اکنون میدانیم که کودتای مزبور در بالاترین سطح با هماهنگی عملیات مشترک آمریکا و انگلیس از سوی شاپور جی ریپورتر صورت گرفته است و شعبان خان هم تنها پس از پیروزی کودتا از زندان آزاد شده است. حال بسیاری از خاطرم نویسان و منابع تاریخی از رهبری عملیات توسط فردی که در زندان بوده است، خبر داده‌اند. سعید رهبر لیست این منابع و نقل قولهای متعدد از آنها را در صفحات 315 الی 323 کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران» آورده است که در اینجا من به ذکر نام نویسندگان و صفحه منبع اشاره میکنم. در تمامی منابع و آدرسهای زیر، رهبری تظاهرات روز 28 مرداد توسط شعبان جعفری ادعا شده است:

| مؤلف | نام کتاب | صفحه |
|---------------------------------|-----------------------------|---------|
| کوروش زعیم با همکاري علي اردلان | جبهه ملي ايران | 295-296 |
| «جامی» | گذشته چراغ راه آینده است | 688 |
| پرواند آبراهامیان | ایران بین دو انقلاب | 252 |
| غلام رضا نجاتی | مصدق، جلد 2 | 91 |
| غلام رضا نجاتی | مصدق، جلد 2 | 118 |
| غلام رضا نجاتی | جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران | 378 |
| شمس الدین امیرعلایی | مجاهدان و شهیدان راه آزادی | 232 |

³ - شماره داخل کروشه در سرتاسر این مقاله مربوط به کتاب «نگاهی به نهضت ملی ایران» از سعید رهبر است.

| | | |
|---------|---|--------------------|
| 188-190 | شبه خاطرات | علي بهزادي |
| - | مقاله «روزنامه‌هاي ملي را چگونه آتش زدند» | سعيد فاطمي |
| 53 | دکتر مصدق و رسيدگي فرجامي در ديوان کشور | جليل بزرگمهر |
| 170 | زندگي‌نامه سياسي مظفر بقايي | حسين آباديان |
| 60 | ايران در دوره دکتر مصدق | سپهر ذبيح |
| 243 | زندگي سياسي علي اميني | جعفر مهدي نيا |
| 104-106 | کودتا سازان | محمود تربتي سنجابي |

اين نکته که تمامي صاحبان اسامي فوق حداقل به آرشيرو روزنامه اطلاعات دسترسي داشتند و بسياري نيز خود در زمان کودتا در ايران و تهران سکونت داشتند، به اهميت نکته مورد نظر من در اين افتتاح مکتب تاريخنگاري وطني مي‌افزايد. اگر چنين مسئله‌اي ساده و قابل تحقيق به اين وسعت به نادرست ثبت شده است، اين مکتب و اساتيد و شاگردان آن چه مشروعي در تزاها و مدعيات خود در موضوعات مربوط به صدها و هزاران سال پيش دارند؟! بويژه آنکه اين تزاها بعنوان مبناي توجيهي قتل عام معنوي ملل غيرفارس ايران بکار گرفته ميشود.

نمونه ديگري از اينگونه اختلافات در داده‌ها، در صفحه 214 کتاب سعيد رهبر آمده است که در متن کوتاهي چندين اشتباه فاحش ميان مندرجات روزنامه وقت (اطلاعات) با تاريخ ساخت باقر عاقلی نقل کرده است.

در ادامه اين مقاله به نقل سطوري از کتاب سعيد رهبر بنام «خاطرات شعبان جعفري و هما سرشار» که در ارتباط با ماهيت دکتر مصدق، جبهه ملي و مقدمات فوق است مي‌پردازم. کتاب سعيد رهبر در 424 صفحه حاوي موضوعات و نکات متعددي است و من در اینجا براي آشنائي خوانندگان با يکي از موضوعات مطرح در کتاب مزبور به سراغ اين اثر رفته‌ام و ديگاه من در نوشتن اين مقاله الزاما مطابق با ديگاه سعيد رهبر نيست و من در اینجا تاکيد مي‌کنم که براي آشنائي دقيق با نظرات سعيد رهبر، علي‌الاصول بايستي به اصل نوشته‌هاي ايشان مراجعه کرد.

5. دولت ملي پيشوا دکتر محمد مصدق

موضوع حکومت دکتر محمد مصدق، شخصيت سياسي و فضاييل دموکراتيک وي از موضوعاتي است که در نزد موافقان وي (که شمارشان هم بسيار است) بدون هيچ بررسي انتقادي مورد ستايش قرار مي‌گيرد. در تبليغات ملي ميهني طرفداران دکتر مصدق، گويي وي هم رهبر مبارزات ضد استعماري ايرانيان عليه سلطه خارجي است و هم فردي دموکرات و معتقد به قوانين دموکراتيک. در مقابل وي بيگانگان استعمارگر و عوامل ايراني‌اش قرار مي‌گيرند که از کثيف‌ترين و سياه‌ترين نيروهاي جامعه به رهبري چاقوکشاني چون شعبان جعفري، رمضان يخي و حاج طيب رضايي («نقطه عطف مبارزات رفرميستي» به گفته رفقای طرفدار مثنی مبارزه مسلحانه) و تجمع ديگر اوباشان و جمعيت فواحش پابخت بر عليه دولت قانون مدار مصدق عمل استفاده ميکنند. گويي در روز 28 مرداد 1332 اين شعبان جعفري و لشکر چاقوکشان و بدکارگان پابخت‌نشين بود که پيروزي کودتاي آمريکايي-انگليسي را ممکن ساخت و منجر به برقراري حکومي نظامي از سوي سرلشکر زاهدي شد.

آيا ادعاي فوق و تزاهاي مشابه را ميتوان پذيرفت؟ آيا واقعيتم چنين بوده است؟ براي اطلاع کساني که شايد مجال يا حوصله خواندن کل اين نوشته را ندارند، همينجا پيش از آنکه به پايان مطلب برسم، مهمترين نادرستي‌هاي نهفته در مدعيات فوق را همينجا مورد اشاره قرار ميدهم:

دموکرات بودن دکتر مصدق چندان مسجل نيست. صدور حکم قتل مخالفين سياسي، بسج و سيع‌ترين فوجهاي اوباش و چاقوکشان براي قتل و غارت گسترانيدن رعب و وحشت در ميان مخالفان بطور سيستماتيک از سوي وي مورد استفاده قرار گرفته است. صدور فرمان قتل مخالف سياسي در صحن علني مجلس و عفو عامل اين قتل و تظهير چهره قاتل مزبور و ارتقاي وي به مقام قهرمان ملي از اقدامات وي بوده است.

شعبان جعفري، رمضان يخي، پري آژدان قيزي (رهبر خواهران فواحش تهران)، حاج طيب رضايي و مابقي فرماندهان و توده تحت فرمان بدکارگان (برادران) و چاقوکشان تهران بيشتريين مدت حاکميت دکتر مصدق را تحت فرماندهي وي بوده‌اند و از سوي شهرباني حکومت ملي دکتر مصدق مورد پشتيباني مالي و لجيستيکي همجانبه قرار داشته‌اند. (تا 14 اسفند 1331 يعني 6 ماه مانده به کودتاي 1332)

حکومت نظامی نه از سوی حکومت کودتا، بلکه همانا از سوی دولت ملی دکتر مصدق برقرار بود. شعبان بی‌مخ تنها بعد از پیروزی کودتا از زندان آزاد شد و لذا نمیتوانست لشکر اوباشان تهران را در روز کودتا رهبری کرده باشد.

6. معماران مدینه فاضله⁴ جبهه ملی در دولت ملی دکتر محمد مصدق

1. علی بهزادی، *شبه خاطرات*، جلد اول، صص 183-186: «از آغاز حکومت مصدق تا دی ماه 1331 شعبان جعفری با دارو دسته‌اش در سخنرانی‌ها و تظاهرات خیابانی با جبهه ملی همکاری داشت و بعضی اوقات کنار دکتر فاطمی به عنوان بادی‌گارد دیده می‌شد.» [21]
2. پروفیسور سپهر ذبیح، *ایران در دوره دکتر مصدق*، ص 60: «14 آذر 1330 تظاهرات خونینی در خیابانهای تهران و در جلوی میدان بهارستان از سوی حزب توده صورت گرفت و توده‌ای‌ها به شدت از حکومت مصدق انتقاد کردند... گروهی از چماق‌داران به رهبری شعبان جعفری به طرفداری از حکومت و با اطمینان از حمایت پلیس، ادارات و روزنامه‌های مخالفان و دفاتر حزب توده را آتش زدند.» [22]
3. رسول مهربان، *گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران*، ص 258: «در جوار جبهه ملی سازمانی به نام نظارت بر آزادی انتخابات به رهبری مظفر بقایی و یک عده چاقوکشان و پهلوانان زورخانه‌های تهران به میدان‌داری شعبان بی‌مخ و امیر موبور و عشقی به وجود آمد.» [22]
4. فخرالدین عظیمی، *بحران دموکراسی در ایران*، صفحه 373 مرجع: کیهان 16 آذر 1330: «ساعتی بعد در همان روز یک تظاهرات غالباً دست راستی صورت گرفت که با غارت و تاراج و سوزاندن دفاتر روزنامه‌های توده‌ای همراه بود.⁵ اغتشاشات مزبور که پلیس چشمانش را در برابر آن برهم گذاشته بود، از جانب گروهی از پیروان بقایی رهبری می‌شد که ادعا میکردند پشتیبان دولت‌اند. گروه مزبور شامل عده‌ای از چاقوکش‌های حرفه‌ای از جمله شعبان جعفری بود که بعدها در فعالیت علیه دولت مصدق اجبر شد. امیر کلای، وزیر کشور و رئیس شهرستانی، و از طریق شخص مصدق کاملاً در جریان قرار داشتند.» [22-23]
5. رسول مهربان، *گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران*، صص 357-358: «به جرأت می‌توان گفت هیچ انتخاباتی مفتضح‌تر از انتخابات دوره هفدهم به وجود نیامده است. در گرد و غبار و هو و جنجال داعیه آزادی انتخابات، عده‌ای از رهبران جبهه ملی مانند علی زهری و یوسف مشار و زیرک‌زاده که به هیچ وجه زمینه مساعد و معرفتی نداشتند، با کارگردانی و کمک مستقیم شعبان بی‌مخ، عشقی، شه میرزادی چاقوکش و حسن عرب به نام نماینده مردم تهران به مجلس راه یافتند... آرای مردم قبل از ریختن به صندوق توسط اوباش مظفر بقایی از طریق "سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم"⁶ بازدید می‌شد. هرکس کلاه کیبی یا سر و وضع کارگری و یا سیبل داشت و یا ترکی حرف می‌زد و یا تیپ دانشجوی بود، با کتک و توهین از پای صندوق بیرون انداخته می‌شد. عکس‌های مکی همراه چاقوکشان و بزین بهادرهای تهران در روزنامه به سوی آزادی و کیهان و اطلاعات چاپ شده و اکنون در کتابخانه ملی موجود است. شعبان جعفری و عشقی و حسین مافی چاقوکش، حسین مکی را بغل کرده بودند و مظفر بقایی همراه امیر موبور و کاوسی با طمطراق از حوزه‌های شمیران بازرسی میکردند.» [24-25] (تاکید در جملات فوق از طرف من است. ع. ا.)

تأمین لشگری بزرگ از چاقوکشان تهران با توجه به اوضاع نابسامان آن روزگار، چندان دشور نبود اما پیشوا دکتر مصدق تحت عنوان «تأمین رفاه زندانیان» طرح سه فوریتی انتقال نیروی هرچه بیشتری از آنان، به خیابانها را به مجلس برد تا تأمین نیروی قوه «چماقیه» جبهه ملی را دچار تسهیل باز هم بیشتری کرده باشد. گفتنی است که این طرح اگر واقعاً «طرح تأمین رفاه زندانیان» بود و نه «طرح تأمین نیروی انسانی لازم برای پیاده نظام مسلح به چاقو و پنجه بوکس» اینهمه تأکید بر شمول عفو به حال چاقوکشان و کلاشان و کلاهداران موردی نمی‌داشت. این طرح در روزنامه اطلاعات، دوشنبه شانزدهم اردیبهشت‌ماه، 1330 شماره، 7512 سال بیست و پنجم، درج شده است:

طرح مزبور در همان ماه اول شامل «کلیه محکومین جنحه»، در ماده دوم شامل «محکومین به جنایت»، در ماده 3 محکومین «تکرار جرم جنحه»، در ماه 4 شامل «محکومین به جرم اختلاس و ارتشا» و بالاخره در ماده 5 شامل «محکومین به حبس دائم در نتیجه قتل عمد» است. [45-46]

بسیار معنی‌دار است که دولت پیشوا علیرغم این سخاوتمندی و مدارا در قبال چاقوکشان مورد نیاز خود، از آزادکردن زندانیان سیاسی آذربایجانی که در غائله اشغال آذربایجان از سوی ارتش شاهنشاهی به اسارت رژیم تهران گرفته شده بودند،

⁴ این عبارت را از تیترهای مطبوعات همان زمان وام گرفته‌ام. به منبع در ادامه همین مقاله اشاره شده است.

⁵ عظیمی تا این جمله متن گزارشی از روزنامه باختر امروز را مرجع داده است. در پاورقی: «میدلتون به این، 10 دسامبر، 1951، 91466 FO371 EP؛ گزارش بازجویی دولت، متن در باختر امروز، 11 دی 1330»

⁶ در مورد این سازمان "ملی و میهنی" وابسته به جبهه ملی به سطور بیشتر این مقاله مراجعه کنید.

سر باز زد. بسیاری از این اسیران همچون فاتح نامی زندانهای ستمشاهی صفرخان قهرمانی در دوران حاکمیت جبهه ملی در زندان ماندند و شاهد آزادی اوباشان و چاقوکشانی شده مرحمت دولت مصدق شامل حالشان شده بود.

در چارچوب همین سیاستهای ملی و میهنی دولت پیشوا دکتر محمد مصدق، صدای استخدام چاقوکشان از سوی شهربانی و حتی وزارت مالیه در مطبوعات و حتی مجالس قانونگزاری بگوش میرسد. گویا یکی از اعضای این پیاده‌نظام ملی در محل کار خود از موقعیت و پست سازمانی خود سوءاستفاده‌ای (یا استفاده‌ای) کرده که به مذاق یکی از نمایندگان مجلس سنا خوش نیامده است. روزنامه اطلاعات در تاریخ 26 مردادماه 1330 یعنی کمی بعد از طرح لایحه سه فوریتی مذکور در مجلس شورای ملی، خبر استخدام یکی از این خبرگان در وزارت مالیه منعکس کرده است:

«مجلس سنا، آقای فرخ: ... چندی قبل عرض کردم که در وزارت مالیه چاقوکش استخدام میشود ولی توجه نشد. از قرار اطلاع چندی قبل آقائور که چاقوکش است و ماهی 350 تومان حقوق می‌گیرد، آقای پورآذر را در کریدور وزارت دارایی مجروح کرده ... از آقای وزیر مالیه تقاضا میکنم به این اوضاع خاتمه داده شود.» [49]

با این توصیفات شاید عجیب نیست که مطبوعات وقت مملو از اخبار چاقوکشی و شرارت است. نمونه‌های متعددی از اینگونه اخبار در صفحات 50 الی 57 کتاب «نگاهی به نهضت ملی» آمده است.

در ضمن کسانی که اتهام شلاق زنی در ملاً عام را از گناهان نابخشودنی جمهوری فقهاتی ایران میدانند، میتوانند با مراجعه به صفحات مذکور از گستردگی این نوع از مجازات اسلامی (ببخشید، "ملی") در دوران دولت عدالت‌گستر جبهه ملی، آشنا شوند.

7. کیفیت و نوع ارتباط جبهه ملی با شعبان جعفری و سایر چاقوکشان⁷ پایتخت

میزان ارتباط رهبران جبهه ملی و سیاسیون و ملیون وقت با شعبان جعفری و کمپانی، نه تصادفی بود و نه اتفاقی و نه حاشیه‌ای یا در سطح پایین. چنانچه از لابلای سطور این نوشته هم برمی‌آید، دولت جبهه ملی با بسیج قشونهای چندین هزار نفری اوباش، خیابانهای تهران را از خون جوانان سرخ میگرد، انتخابات برپا میکرد و طبعاً نقش این نیروی لایزال در پیروزی جبهه ملی در انتخابات هم ناچیز نبود. سطح و نوع ارتباط جبهه ملی با این چاقوکشان محلات بدنام و خوشنام تهران از لابلای سطور کتاب مصاحبه خانم هما سرشار با شعبان خان قابل مشاهده است. سعید رهبر از صفحه 107-111 کتاب مزبور جملات زیر را نقل کرده است:

«سرشار- در عوض دکتر فاطمی هوایتان را داشت!

جعفری- چطوری؟

سرشار- یکی دو ماه بعد در بعد در روزنامه‌اش مقاله تشویق‌آمیزی در باره شما نوشته و عکس شما را چاپ کرده، از شما تعریف کرده و حتی به اتفاق اعضای جبهه ملی برای قردادانی از فعالیت شما به زورخانه‌تان آمده است. (سند شماره 8/1)

جعفری- بله دیگه! من که گفتم! بازاریا و جبهه ملیا تا من با مصدق بودم طرفدار من بودن پشت سرم نماز می‌خوندن! همین دفعه که می‌گین تو زورخانه نبود تو سینما بود. من هنوز اون موقع زورخونه نداشتم. تو سینما جهان گلریزون گرفتم، همه جبهه ملیا اومدن و برای زورخونه‌ای که قرار بود بسازم پول دادن. (غلامحسین) صدیقی بود (مهدی) بازرگان بود (عبدالله) معظمی بود، شمس قنات آبادی بود، اللهیار صالح بود، بقایی بود و اینا بودن. تا حتی آیت‌الله کاشانی‌ام به دفعه اومد اونجا» [234]

معمولاً رژیمهایی که از سپاه ارزان قیمت اوباشان برای کنترل سیاسی جامعه، بهره می‌گیرند، چنان سیستمهای پیچده و هزارتویی از مخفی‌کاری استفاده میکنند که تا سالهای سال بعد نیز اثبات ارتباط مستقیم اوباشان با رهبری سیاسی به امری دشوار تبدیل میشود اما دولت پیشوا مصدق گویا نگران عواقب این مسئله نبوده‌است.

ابتدا خبر کیهان 16 آذر 1331 را بخوانید تا در مورد مقام و منزلت رسمی آقای حسین مکی یقین حاصل کنید: «حسین مکی نماینده مجلس شورای ملی و رهبر جبهه ملی که به دعوت بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم عازم امریکا شده بود به تهران بازگشت و مورد استقبال قرار گرفت» [59]

⁷ در تمامی دوران حکومت جبهه ملی نام صنف چاقوکشان پایتخت چون ترجیح بند بسیاری از حوادث مهم سیاسی تکرار میشود. اینکه این صنف با نام ابزار مورد استفاده خود نامیده میشوند امری عادی نیست. برای مثال ما کارگران ساختمانی را «بیل و کلنگ بدستان» نمی‌نامیم و نام معلمین هم «قلم بدستان» یا «گچ بدستان» نیست و... از این جهت مشابهاتی که در نظر اول به ذهن می‌آید خطور میکند صنفهای مشابه قداره بندان یا ششلول‌بندان است که بی شباهت به همان چاقوکشان نیستند.

شعبان جعفري در مورد اين شخصيت ملي که در ايالات متحده امريکا دولت جبهه ملي و ايران را نمايندگي ميکرده، به هما سرشار چنين ميگويد:

«حسين مكي تو محل ما، خيابون ارامنه مي نشست. مام خونش مي رفتيم و مي اومديم. تا حتي وقتي از لاهه برگشت تو فرودگاه مهرآباد اينو بلندش کرديم و چقد راه رو پياده سر دست آورديمش اون که مي خواست وکیل مجلس بشه تو انتخابات، خب ما کمکش کرديم.» [59]

لايد خواننده گرامي داستان "سازمان نظارت بر آزادي انتخابات دوره هفدهم" به عضویت همين شعبان خان را از صفحات قبل بياد دارد.

اما اين گونه امتيازات همنشيني و خدمات متقابل با شعبان خان تنها نصيب حسين مكي نبود. به بخش ديگري از گفتگوي شعبان جعفري با هما سرشار توجه كنيد:

«سرشار- شما وقتي ميگوييد طرفدار آيت الله كاشاني بوديد، منظورتان اينست که هميش به ديدنش يا به خانه اش مي رفتيد؟

جعفري- هم خونه اون مي رفتيم و هم پيش شمس قنات آبادي، هم (ابولحسن) حائري زاده، هم حسين مكي، پيش اينها زياد مي رفتيم. گاهي وقتام پيش مظفر بقايي (كرماني) يه سري مي زدم. ... يواش يواش ديگه با مصدق و با دور ورياي مصدق و با اينها ديگه رابطه پيدا کرديم و رفتيم تو اينها. مي رفتيم به حساب طومار درست ميکرديم و از اين كار، خيلي زحمت مبي کشيديم.... [60-61]

«در مقاله روزنامه آخرين نبرد، 6 آذرماه 1330 به صاحب امتيازي شهناز اعلامي زير عنوان "چاقوگشان زمينه انتخابات دوره هفدهم را فراهم ميکنند. معماران مدينه فاضله مصدق چه كساني هستند" به اين همكاري اشاره شده است.» [97]

شعبان جعفري در جاي ديگري در جواب هما سرشار باز هم با صراحت كافي به مبارزات ملي و ميهني خود در ركاب پيشوا اشاره دارد:

«جعفري- آخه ما هرروز همه جا بوديم. اون روزها افتاده بوديم تو مبارزه سفت و سخت. تو انتخابات انتخابات و چند دفعه دم مسجد فخرالدوله درگيري پيدا کرديم واسه خاطر اون» [97] منظور خاطر پيشواست.

انتخابات دست پخت شعبان خان و رمضان يخي که همراه بقيه «بروچه ها» در "سازمان نظارت بر آزادي انتخابات دوره هفدهم" متشکل شده بودند، از سوي مخالفين جبهه ملي با اعتراضاتي روبرو شد. گزارش روزنامه اطلاعات در تاريخ سه شنبه بيست و نهم بهمن ماه 1330 حاوي جملات زير است:

«طبق اطلاعات و مداركي که در دست مي باشد قريب 86 هزار رأي اضافي در صندوق هاي تهران ريخته شده زيرا آراي حقيقي پيش از پنجاه هزار نمي باشد. به هرحال آقايمان در تمام جهات آزادي داشته اند؛ آزادي در انتخابات آزادي در نظارت صندوق هاي رأي، آزادي در پرکردن صندوق ها از آراي قلبي، آزادي در چگونگي قرائت آن. تا توانستند انتخابات تهران را به آن کيفيتي که مایل بودند در آوردند...» [101]

8. تن دادن به قواعد بازي دموکراسي

سرتاسر کتاب «نقد خاطرات شعبان جعفري» مملو از موارد نقض ساده ترين قواعد بازي دموکراسي است. اما مورد خروج مصدق از مجلس و سخنراني کردن وي در ميان طرفدارانش در ميدان بهارستان، هميشه از سوي جبهه ملي چيها به عنوان کار قهرمانانه مصدق معرفي شده است. عكسي هم که از قرار اقرار شعبان خان مصدق را روي کول شعباني نشان ميدهد، بعنوان نشانه مقاومت نخست وزير ملي و قانون مدار در برابر طرفداران انگليس و دربار شاه، زينت بخش اکثر آثار کتبي مليون وطني شده است. آيا هرکسي که در پارلمان به هر دليلي کم آورد حق دارد تجمع غلياني طرفدارانش را «مجلس» بنامد؟ اگر هر امام جماعتي نماز جمعه را و يا هر فوتباليستي استاديوم فوتبال را «مجلس» اعلام کند، تکليف چيست؟

اشاره شد که طبق اظهارات شعبان جعفري اين حادثه ملي و ميهني بر کول مبارك شعباني صورت گرفته است:

از صفحه 97-91 کتاب حاوی مصاحبه هما سرشار با شعبان جعفری: «جعفری- بله، من اصلاً درست یادمه که خدا بیمارز مصدق رو من آن روز دم مجلس رو کولم گذاشتم. ایشون رو کول من بود، عکسشم تو روزنامه‌ها چاپ کردن، سپردم برام بفرستن.» [153]

اضافه کنم که ماجرا مربوط به 4 مهرماه 1330 یعنی دو ماه و نیم قبل از کشتار 14 آذر جوانان در تهران است.

9. فرمان قتل حاج علی رزم‌آرا از سوی پیشوا

مسئله قتل رزم‌آرا به کرات در کتابهای تاریخی مورد اشاره قرار گرفته است اما بررسی ارزشی نقش دکتر مصدق در این ماجرا مورد دقت کافی نبوده است. سعید رهبر فصلی از کتاب خود را به این مسئله اختصاص داده است.

برخورد دکتر مصدق با مخالفان سیاسی‌اش در ارزیابی ما از شخصیت سیاسی وی نقش مهمی دارد. وی بعنوان یکی از با سابقه‌ترین سیاستمداران ایران که بی‌خبر از فوائد بازی دموکراسی هم نبود در مورد حاج علی رزم‌آرا که از سوی دربار به نخست‌وزیری رسیده بود بعنوان یک مخالف سیاسی چه معامله‌ای کرد؟ من روی این صفت مخالف سیاسی تأکید دارم. چرا که در غیر اینصورت نه جبهه ملی و نه شخص مصدق هیچگاه نه سندی دال بر گناهان رزم‌آرا ارائه کردند و نه شکایتنامه‌ای به دادگاهی ارائه کردند. خطوط برجسته برخورد مصدق و جبهه تحت رهبری وی با رزم‌آرا را به شرح زیر است:

1. زدن اتهام و ابستگی به بیگانگان (انگلیس) بدون اینکه قبل و بعد از قتل وی کوچکترین سندی در این مورد ارائه کرده باشد.
2. تحریک و تشجیع توده مردم به نادرست‌ترین شیوه ممکن علیه رزم‌آرا. برخورد مصدق و مطبوعات جبهه ملی با رزم‌آرا برای خواننده امروزی یادآور برخورد کیهان جمهوری اسلامی با مخالفان سیاسی رژیم اسلامی فعلی است.
3. صدور حکم قتل رزم‌آرا از تریبون مجلس.
4. آزاد ساختن قاتل وی از زندان از طریق مداخله خشن قوه مقننه در امر قوه قضاییه.
5. به حضور پذیرفتن قاتل رزم‌آرا بعد از آزادی پیروزمندانه وی از زندان.
6. رعایت احتیاط و جوانب امر و از جمله خودداری از گرفتن عکس یادگاری با قاتل مزبور برای پرده کشیدن به عمل ضد دموکراتیک غیر اخلاقی خود.

سعید رهبر ابتدا با نقل نمونه‌ای از ادبیات سیاسی جبهه ملی، میزان نفرت و نوع تهیج افکار عمومی از سوی این جریان علیه رزم‌آرا را نشان می‌دهد:

رحیم زهتاب‌فرد، *افسانه مصدق*، صص 192-193: «نبرد ملت، شماره مسلسل دوره هفتم شماره 7، ارگان فدائیان اسلام سرمقاله خود را با این تیتر و عبارات شروع میکند: و وقتی که در سرزمینی رذل‌ترین، بی‌شرف‌ترین، جنایت‌کارترین و بی‌ناموس‌ترین عناصر پست و آدمکش، بر هستی و حیات ملتی مسلط و حکمفرما شوند و زمانی که یک مشت قبحه و فاحشه هرجایی زمام امور مملکتی را در چنگال منحوس خود گرفتند وضع بهتر از این نمی‌شود. شما چه توقع دارید؟ چه توقع دارید از کسانی که حتی حاضرند زن خود را برای ارضای خاطر ورشکسته‌های سیاسی دنیا دودستی در بغل آن‌ها قرار داده و به این ننگ عظیم خود نیز فخر و مباهات نمایند... اگر این جنده‌های دریده و بی‌آبرو، این نخست‌وزیر و نظایر از این وزرای بی‌حیثیت...» [68-69]

از صفحات 198-201 همان کتاب به نقل از «صورت جلسه مذاکرات مجلس شورای ملی 1329/4/6» مذاکرات نمایندگان اقلیت مجلس به رهبری پیشوا مصدق نقل شده است:

«دکتر مصدق: (خطاب به رزم‌آرا) من خودم شما را می‌کشم.

آزاد: خیانت کردند، خائن‌ها هفت‌تیر می‌خواهند، گلوله می‌خواهند.

...

دکتر مصدق: ... (با عصبانیت) اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی‌ترم، می‌کشم، همین‌جا شما را می‌کشم.» [71]

سخنان آقای آزاد بعد از کشته شدن رزم‌آرا که مغرورانه از موفقیت خود و هم‌کیشانش در صدور فتوای قتل از تریبون مجلس به خود بالیده است، در روزنامه اطلاعات سه شنبه بیست و پنجم تیرماه 1330 منعکس شده است:

«آقایان می‌دانند روزی که رزم‌آرا وارد مجلس شد آنقدر تخته‌های جلویمان را زدیم تا شکست. ما فتوای قتل سیاسی رزم‌آرا را دادیم.» [71]

سخنان عبدالقدیر آزاد در روزنامه اراده آذربایجان، شماره 25 مورخ 29 تیرماه 1330 چاپ شده که سعید رهبر از کتاب افسانه مصدق اثر رحیم زهتابفرد صفحات 249-250 نقل می‌کند:

«خود آقایان به خاطر دارند روزی که رزم‌آرا آمد اینجا، ما و آقای دکتر مصدق این قدر پیش‌دستی‌ها را به هم زدیم که صدای کسی شنیده نمی‌شد تا چه رسد رزم‌آرا و تازه به من گفتند چرا قایم نمی‌زنی، ما و آقای دکتر مصدق فتوای قتل رزم‌آرا را دادیم، گفتیم خائن است، وطن فروش است. آقای دکتر مصدق هم گفتند: رزم‌آرا را، یک نفر آدم «خلیل طهماسبی» برحسب داد و فریاد و هو ما کشت...» [72]

«روزنامه نبرد ملت کاریکاتور رزم‌آرا را کشیده و شخصی از پشت سر، با رولور خود وی را هدف گلوله قرار می‌داد (1329/12/9) و دقیقاً یک هفته بعد، همین روزنامه در تاریخ 1329/12/19 نوشت:

«رزم‌آرا به جهنم رفت

گلوله‌ای که دیروز از هفت تیر «یک مرد حق» در فضای مسجد شاه خارج و مغز علی رزم‌آرا را متلاشی کرد...» [72]

این ماجرا در صحنه بعدی شبیه فیلم‌های سینمایی کلیشه‌ای (مثل فیلم "Z") در مورد دیکتاتوریهایی فاسد آمریکایی لاتین میشود. پیشوا و مجلس تحت کنترل جبهه ملی، خلیل طهماسبی را با مداخله آشکار در امور قوه قضائیه از زندان آزاد می‌کنند و دکتر مصدق قاتل نخست‌وزیر سابق مملکت را بحضور می‌پذیرد. شاید فکر کنید که امر دچار پیچیدگی‌هایی بوده که مانع شناخت پیشوا از قیاحت فوق‌العاده قضیه شده است. اما چنین نیست و ایشان علیرغم شرفیابی 45 دقیقه‌ای قاتل مزبور، مصلحت نمی‌بینند که خبرنگاران از آندو (پیشوا و خلیل طهماسبی) عکس یادگاری بگیرند. اصل خبر در روزنامه اطلاعات، یکشنبه بیست و پنجم آبان‌ماه 1331 آمده است:

«امروز قاتل رزم‌آرا به ملاقات نخست وزیر رفت

به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از این ملاقات عکس بگیرند

"ساعت ده صبح امروز استاد خلیل طهماسبی به اتفاق عده‌ای از دوستان خود برای ملاقات آقای نخست‌وزیر از منزل خارج شد و ساعت ده و نیم به ملاقات آقای دکتر مصدق رفت و یازده و یک ربع بعد از منزل ایشان خارج گردید. به خبرنگاران عکاس اجازه داده نشد که از نخست وزیر و طهماسبی عکس بگیرند." [73]

نه مصدق و نه دیگر رهبران جبهه ملی دلایلی برای اثبات اتهام جاسوسی علیه رزم‌آرا ارائه نمی‌کنند. حتی وقتی مصدق بعد از کودتای 28 مرداد در مقابل بازجوی پرونده‌اش شانس جدیدی برای ارائه اینگونه اسناد بدست می‌آورد، جز طرح یک اختلاف نظر سیاسی، اتهام وابستگی رزم‌آرا را بعنوان ادعا هم مطرح نمی‌کند. با توجه به اینکه در فاصله قتل رزم‌آرا تا کودتا، مصدق و جبهه ملی در موقعیت اکثریت مجلس شورای ملی و نخست وزیر و هیئت وزیران قرار گرفته بودند از هرگونه امکان دست‌یابی به اسناد جاسوسی رزم‌آرا برخوردار بوده و در چنین صورتی در بازجویی یا دوران تبعید خود در احمدآباد میتوانست برای ثبت در تاریخ این موضوع را روشن کند. وی در بازجویی خود که شامل مواجهه او با نواب صفوی هم بوده، هیچ نوع سندی ولو ضعیف، دایر بر جاسوس بودن رزم‌آرا ارائه نمی‌کند و تنها دلیلی که برای مخالفت خود با رزم‌آرا ارائه میدهد، ماهیتی کاملاً سیاسی دارد:

رزم‌آرا «گفت برنامه من دادن اختیارات به استان‌ها می‌باشد. گفتم که دادن اختیارات به استان‌ها مخصوصاً به بعضی استان‌ها که ساکنین آن‌ها از نظر زبان و نژاد و مذهب با ما اختلاف دارند صلاح نیست...» [74]

جالب است که این برخورد غیر دموکراتیک مصدق از حقوق ملل غیرفارس ایران، تابامروز از سوی وارثان وی به عنوان ثابت‌ترین مؤلفه سیاست‌شان ادامه داشته است.

نواب صفوی در جریان بازجویی در مورد نقش مصدق در قتل رزم‌آرا می‌گوید:

«رأی و تجویز کردن آقای کاشانی و آقای مصدق‌السلطنه علنی و صریح بود نسبت به این که تیمسار سپهبد رزم‌آرا را بایستی از بین برد، و او دست [نشانده] انگلیس‌هاست.» [79]

بعداز قتل رزم‌آرا ترتیب «قانونی» آزادی قاتل از سوی اکثریت مجلس طرفدار دولت پیشوا به تصویب میرسد. روزنامه اطلاعات به تاریخ پنجشنبه شانزدهم مردادماه 1331 خبر و تفضیلات این اقدام باورنکردنی و عبرت آموز جبهه‌چیان و ماده واحده مربوطه را ثبت کرده است:

«ماده واحده- چون جناب حاجی علی رزم‌آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض اینکه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بی‌گناه و تبرئه می‌شود.

قنات آبادی، کریمی، حسینی، شایگان، جلالی، انجلی، بقایی، زهری، ملکی، زیرک‌زاده، دکتر ملکی، دکتر فلسفی، ناظرزاده، پارسا، اقبال وکیل‌پور و 14 امضای دیگر.» [227-228]

این طرح ماده واحده است. من حدس می‌زنم هنوز هم برای این سؤال که در یک مملکت «مشروطه» غیر از دادگاه صالحه، جرم افراد چگونه بر «ملت» ثابت می‌شود، جوابی در نزد جبهه‌چیان یافت نمی‌شود. آیا صاحبان امضاها فوق از اشراف بر چنین مسائل بدیهی به دور بودند؟ جالب است که در ماده واحده مزبور از طهماسبی به عنوان «استاد» یاد می‌شود ولی اشاره نمی‌شود که استاد کدام رشته و کدام فن بوده‌اند! و باز جالبتر اینکه نماینده دیگری یعنی آقای سرتیپ‌پور پیشنهاد می‌کند که «دولت مخارج اشاعه استاد خلیل طهماسبی را تا آخر عمر تأمین نماید.» با توجه به کمک سران دولت مصدق به ساختن باشگاه ورزشی شعبان خان و این پیشنهاد نان و آبدار آقای سرتیپ‌پور، آدمی در حیرت فرو می‌ماند که در این ایام ملی و میهنی در زیر سایه دولت ملی پیشوا چاقوکشی چه شغل نان و آبداری بوده است! بالاخره طبق خبر منبع اخیرالذکر، طرح ماده واحده به قید سه فوریت (!) به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی ایران می‌رسد. در رژیم‌های دیکتاتوری از نوع شورویایی یا پینوشه‌ای، ارتباط آدمکشان با سیاستمداران بالکل مخفی است و عاقبت به خیر شدن آدمکشان نیز حتمی نیست و چه بسا که به قصد از بین بردن آثار جرم، خود آدمکشان نیز سر فرصت‌های مناسب مورد تصفیه فیزیکی قرار می‌گیرند. اما در دولت دموکراتیک پیشوا، چنانچه خواندید هم حکم قتل مخالفات سیاسی از سوی شخص پیشوا علناً در صحن مجلس صادر می‌شود، هم عمل قتل بعد از وقوع آن، از سوی مطبوعات طرفدار پیشوا مورد تشویق قرار می‌گیرد و هم نمایندگان طرفدار جبهه ملی، رسماً و «قانوناً» آزادی قاتل را بی‌هیچ رودرواسی یا پنهانکاری، سر و سامان می‌دهند.

برای مقایسه مناسبات بین رزم‌آرا با دکتر مصدق را بطور ذهنی ما بین دو تن از سه رئیس جمهوری اخیر جمهوری اسلامی یعنی آقایان رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد برقرار کنید. تصور کنید چه غوغایی بپا می‌شد اگر رفسنجانی از تریبون مجلس شورای اسلامی فتوای قتل خاتمی (با احمدی‌نژاد) را صادر کرده و بعداز اجرای حکم قتل، قاتل را در همان مجلس، عفو و سپس او را به حضور می‌پذیرفت!

10. گرایشات فاشیستی در حکومت پیشوا

هر حکومتی و حتی حکومت‌های سرکوبگر غیردموکراتیک بی‌نیاز از حمایت مردمی نیستند. حال این همدلی توده‌های مردم چگونه جلب می‌شود، خود حکایت دیگری است. ماهیت دیکتاتوری رژیم‌های سرکوبگر به تنهایی برای سرکوب در مقیاس‌های وسیع کافی نیست. چنین سرکوب‌هایی از سوی دیگر نیازمند حمایت وسیع توده‌ای نیز هستند و شعارهای پوپولیستی و دادن وعده‌های عوام فهم و عوام پسند برای جلب توده‌ها و سرگرمی آنها راه و روش امتحان شده‌ای برای نیل به این مقصود است. حکومت‌های دارای گرایش توتالیترستی از قبیل رژیم‌های هیتلر، موسولینی، استالین و حاکمیت اسلامی فعلی در ایران همه از حمایت وسیع مردمی برخوردار بوده‌اند. مسئله سرکوب خشن مخالفان نیز نیازمند حمایت وسیع توده‌ای است. بدون این حمایت، حاکمان نگران از مشروعیت خود در توسل به خشونت در مقیاس وسیع دچار تردید میشوند و از «دست و دلبازی» دیکتاتورهای برخوردار از حمایت توده‌ای برکنارند. برای درک روشنتر این قضیه کافی است نگاهی مقایسه‌ای به سرکوب‌های حکومت کودتایی محمدرضا پهلوی بعداز کودتای 28 مرداد 1332 و سرکوب‌های جمهوری اسلامی ببندازید.

سرکوب تظاهرات وسیع 15 خرداد تنها 32 قربانی داشت و تعداد شهدای جنبش‌های سیاسی مسلح و غیر مسلح و تظاهرات گوناگون از زمان تبعید خمینی در آبان 1343 تا شروع اعتراضات خیابانی در مهرماه 1356 جمعاً 346 نفر بود. از این شمار 177 تن در درگیری‌ها کشته شدند. 91 نفر «برخی بدون محاکمه و برخی دیگر هم پس از محاکمه پنهانی» در دادگاه‌های نظامی اعدام شدند. 42 نفر زیر شکنجه جان باختند 15 نفر دستگیر شدند و هرگز دیده نشدند 7 نفر دیگر خودکشی کردند تا به چنگ ماموران امنیتی نیفتند. سرکوب خونین تظاهرات میدان ژاله که بزرگترین مورد کشتار مردم غیر مسلح در ماه‌های انقلاب تلقی می‌شود، جمعاً 64 نفر است که شامل دو نفر مؤنث، «یک زن و یک خنثی»⁸ می‌باشد. در ضمن بیاد داریم که رژیم پهلوی خود را مجبور می‌دید تا برای اعدام 9 نفر از زندانیان سیاسی به صحنه سازی برای یک نقشه ادعایی فرار، دست بزنند. حال این رقم‌ها را مقایسه کنید با قساوت‌های جمهوری عدالت و عتوفت اسلامی. به عنوان مثال تنها در عرض دو سه ماهه تابستان- پاییز 1367 لیست

⁸ آمار واقعی شهدای انقلاب از جریان 15 خرداد 1342 تا 22 بهمن 1357 با دقت از سوی بنیاد شهید جمهوری اسلامی مطالعه و تدقیق شده که از سوی عمادالدین باقی ضمن اشاره به ارقام غیرواقعی اما جاقفاده و بسیار تکرار شده مربوطه، در دوجلد کتاب‌های «بررسی انقلاب ایران» و «تولد یک انقلاب» نقل شده است.

هنوز ناقص اسامی 4481 نفر اعدام شدگان در زندانهای جمهوری اسلامی در دست است.⁹ می‌بینید که **آمار ناقص اعدامیان دو سه ماهه جمهوری اسلامی بیش از 49 برابر اعدامیان رژیم شاه در عرض 15 سال است**. علت تفاوت عظیم موجود در دو نمونه فوق را اگر نتیجه دموکرات بودن رژیم کودتایی پهلوی ندانیم باید در تفاوت موجود در میزان حمایت توده‌ای دو رژیم مورد مقایسه جستجو کنیم.

این نکته در آن موقع مورد توجه مخالفین مصدق بود و آنها سوال میکردند که چرا سرکوب تظاهرات مخالفان دولت ملی مصدق توسط قوای خودی، باید قربانیانی بیش از حادثه به توپ بسته شدن مجلس از سوی لیاخوف روسی داشته باشد یا چرا شهربانی مصدقی در برخورد با مخالفان مصدق قساوتی بیش از پلیس رضاخانی داشته باشد. روزنامه اطلاعات در روز یکشنبه هفدهم آذرماه 1330 جریان مذاکرات مجلس را نقل کرده است. آشتیانی‌زاده نماینده مجلس در سخنرانی خود، مقایسه‌ای با دوران رضاخانی کرده و اظهار تعجب میکند که چرا در مقایسه با آن دوران، آدمکشی در دولت پیشوا بمراتب سهل‌تر و دامن‌دارتر است:

«شاه سابق وقتی که به لقب سردار سپه و ریاست وزرائی رسید و می‌خواستند با دست او در مملکت جمهوری بسازند، مردم به پشتیبانی از مدرس و مخالفت با جمهوری روز دوم فروردین آن میتینگ بزرگ و تظاهرات عظیم فراموش نشدنی را بر ضد جمهوری برپا کردند و تمام میدان بهارستان و موطه داخل مجلس از جمعیت پر شده بود اما تا رئیس دولت به نفسه مورد حمله قرار نگرفت و بر سر و شانه‌اش سنگ و آجر نزدند فرمان حمله به یک فوج نظامی که همراه خود آورده بود نداد، در حالی که با تربیت ارتشی و خوی نظامی که سردار سپه داشت انتظار می‌رفت که خیلی از آنچه که شد بکند و در آخر فاجعه با حساب دقیق معلوم شد که مجروحین تعدادشان از 12 نفر و مقتولین از 2 نفر تجاوز نمی‌کند. حالا بفرمائید که چطور شد، حکومت سردار سپه آن روز را باید دوره دیکتاتوری نامید و حکومت شما را با این قتل عام‌های پی در پی و ایجاد رژیم پلیس و ارباب، دوره مشعشع آزادی و حکومت قانونی بنامیم. مگر آقای دکتر مصدق حکومت‌های ساعد و صدرا لاشراف را برای جزئی‌ترین خطائی به باد حمله و انتقاد نمی‌گرفتید؟ تمنا دارم بفرمائید در کدام از این ادوار مردم تهران چنین روزهای خون‌آلودی را دیدند؟» [164]

سخنان کمال هدایت در مجلس سنا نیز در اطلاعات چهارشنبه نهم مردادماه 1330 چاپ شده است:

«روز 23 تیر در این میدان بهارستان 100 نفر کشته و 500 نفر زخمی شدند و اشخاصی اکنون در این شهر هستند که نمی‌دانند کشته‌شدگان آنها کجا دفن شده‌اند و یک چنین امر خطیری در هر کجای دنیا اتفاق افتاده بود سراسر آن مملکت یکپارچه آتش می‌گرفت و انقلاب سراسر مملکت را می‌گرفت ولی در اینجا دولت ما همین‌طور ساکت نشسته و نگاه می‌کند. در موقعی که مجلس اول را به توپ بستند من در همین‌جا بودم و به قدر 23 تیر آن روز آدم کشته نشد. آقای صادق در آن روز آنجا بودند و دیدند آن روزی که لیاخوف مجلس را به توپ بست به اندازه بیست و سوم تیر آدم کشته نشد... چطور می‌شود که در شهر تهران عده‌ای را قتل عام می‌کنند ولی کسی حرف نزند.» [133]

نکته دیگری که در نقل قول فوق جلب توجه میکند، عدم نگرانی خاطر پیشوا از بابت اعتراضات اهالی است و این اطمینان خاطر عالی همانا موهون حمایت توده‌ای است که دولت ملی از آن برخوردار بود. حال اینکه این حمایت مردم بخاطر آن روزانه سیصد هزار لیره و امید به افشای عنقریب پرونده ده هزار (!) خائن بود و نه بخاطر قتل عام مردم بی‌دفاع در میدان بهارستان، خود حدیث دیگری است.

«شب کریستال» و 14 آذرماه 1330

در روز چهاردهم آذرماه همان سال یعنی کمتر از پنج ماه بعد از تاریخ فوق، فاجعه دیگری از سوی حکومت ملی کارگردانی میشود. بسیج ارازل و اوباش برای سرکوب مخالفان و نام بردن از نیروی ضربتی چاقوکشان به عنوان «مردم آگاه» و «توده خشمگین» (یا چنانچه حکومت اسلامی دوست دارد «امت حزب الله» و «جوانان غیور اسلام») مطابق نمونه‌های هیتلری در شب موسوم به «شب کریستال» است که در جریان حادثه 14 آذر از سوی پیشوا رهبری میشود.

هیتلر در 9 نوامبر سال 1338 بر سر میز شام ویژه بمناسبت «جنگجویان کهن» در مونیخ به گوبلز دستور می‌دهد تا راه «نفرت مردمی» علیه یهودان را هموار کند. گوبلز همانطور که در یادداشت‌هایش ثبت کرده است برای اینکه یهودان یکبار برای همیشه مزه نفرت مردمی علیه خودشان را بچشند، بلافاصله دستورات لازم را به پلیس می‌دهد و آنها را از مداخله برای دفاع از یهودیان منع می‌کند. سپس رهبران حزب را برای بسیج سریع این «نفرت مردمی» به پای دستگاه‌های تلفن می‌فرستد. این تهاجم «ملی» به یهودیان آلمانی بعدها بخاطر فراوانی شیشه‌های پودر شده منازل و مؤسسات متعلق به یهودیان «Reichskristallnacht» یا «شب کریستال رایش» نامیده شد. طی این مراسم رهبری شده از بالا، 267 کنیسا و 7500 مغازه و شرکت متعلق به یهودیان تخریب و یا به آتش کشیده شدند صدها یهودی به قتل رسیدند.

⁹ آمار کامل اعدامیان ماه‌های مزبور در دست نیست و این رقم تنها جاصل لیستی است بر اساس جمع‌آوری اسامی قربانیان از طریق اعلام در رسانه‌ها و جمع‌بندی لیست اعلام شده از سوی سازمان‌های سیاسی است. آمار واقعی قربانیان مسلماً بیش از این است. آدرس اینترنتی لیست مزبور: <http://asre-nou.net/1384/khordad/20/koshtar/m-liste-koshtar.html>

فرق حوادث 14 آذرماه 1330 تهران با حوادث شب منتهی به 10 نوامبر 1338 از جمله در این نکته نهفته است که پلیس شهربانی ملی بسیار فعالانه در «صحنه» حضور داشتند و در حالی که دولت ملی پیشوا پیاده نظام قوای موسوم به «مردم شرافتمند پایتخت» را از محلات بدکاره و گوشه‌های زندانها سرهم کرده بود، دولت پیشوای آلمانی مواد لازم برای پیاده نظام نمایش «نفرت مردمی» خود را با ابزارهای ایدئولوژی نژادپرستی آریایی در سطح کل آلمان بسیج کرده بود.

به سخنان گهربار شعبان خان جعفری در مصاحبه‌اش با خانم سرشار دقت کنید:

«رفتیم طرف خیابون اسلامبول. توی کیویسکا (کیوسکا) پر بود از چیزهای (نشریات) توده‌ای. من به بچه‌ها گفتم: "هرجا که از این چیزای کمونیستی و کلوب و از ایناست به من نشون بدین!" حالا به دوهزار نفری دورما جمع شدن... خلاصه ما اونجا اونارو به خرده بچه‌ها زیر ر رو کردیم. البته من خودم اونجا فرمون می‌دادم جلو نفرتم.» [150-151]

[149]

داخل پراوتز از خانم سرشار است که در پاورقی هم فرانسوی بودن ریشه کلمه کیوسکا را توضیح داده‌اند. مطبوعات وقت هم این حوادث را منعکس کرده‌اند. از جمله نقش دکتر فاطمی بعنوان فرمانده اصلی قضایا مطرح شده است. شعبان خان در جواب خانم سرشار این مسئله را منکر می‌شود. اسم مصدق هم در بین است. به ادامه گفتگوی قبلی توجه کنید:

«سرشار- خودم ندیدم. فقط شنیدم با جایی خواندم که روزنامه آتش هم عکس شما را با دکتر فاطمی چاپ کرد و نوشت شعبان جعفری این کار را زیر نظر دکتر فاطمی کرده است.

جعفری. خب وقتی کسی با مصدق بود، فاطمی‌رم می‌دید ولی اون که ما با فاطمی کار بکنیم دوتا است.» [150]

پیشوا 68 روز بعد از اینکه در 4 مهرماه 1330 با صعود بر شانه‌های شعبان‌خان، تجمع مردم را «مجلس» اعلام می‌کند، برای تصفیه حسابهای سیاسی متوسل این قماش از «مجلسیان» و «قوه لایزال» ملت همیشه در صحنه به رهبری امثال شعبان جعفری، رمضان یخی و کمپانی می‌شود. صورت مذاکرات مجلس در نقل قولی که سعید رهبر از اطلاعات هفدهم آذرماه 1330 آورده است، منعکس است. ابتدا به سخنان آشتیانی‌زاده توجه کنید:

«روزنامه نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که تصمیم تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است... آقای مصدق تحمل ندارد مخالفین‌اش حرف بزنند، چیز بنویسند، میتینگ بدهند، تظاهر کنند؟ اگر شما معتقدید که قاطبه مردم پشتیبان شما هستند پس چرا از میتینگ مخالفین جلوگیری می‌کنید؟ چرا چاقوکش تجهیز می‌کنید؟ چرا آدم می‌کشید؟ چرا در کمال ناجوانمردی کامیون‌های پلیس را بر روی انبوه مردم اعم از آن و مرد و بچه حتی در پیاده‌روها می‌رانید؟ اگر مردم طرفدار شما هستند از چند هزار جوان چه ترسی دارید؟ تمام مردم تهران روز پنجشنبه دیدند که کامیونهای پلیس، چاقوکش‌های معروف و لات‌های جنوب شهر را بار می‌کردند و آن‌ها را مجهز به چوب و چماق کرده و در میان صفوف دانشجویان کسپل می‌کردند و چون چاقوکشها جرأت حمله نداشتند پاسبان‌ها و سربازها به کمک آن‌ها با قنداق تفنگ و سرنیزه سر و دست مردم را می‌شکستند تا چاقوکش‌ها بتوانند مردم را بزنند. مسخرتر از تمام این قتل و غارت‌ها از یک طرف اظهار تشکر شهربانی از چاقوکش‌ها به عنوان مردم شرافتمند پایتخت است و از طرف دیگر اقرار آقای نخست‌وزیر به غارت روزنامه‌ها و... و تعهد ایشان به پرداخت غرامت آن‌هاست.» [164-165]

در جملات فوق، رابطه **حمایت مردمی از پیشوا با امر سرکوب مخالفان**، نوعی مورد توجه سخنران مجلس است. آنچه که آشتیانی‌زاد در سخنرانی خود بدان نمی‌پردازد، مکانیزم و عملکرد این رابطه است. آیا حکومت‌های برخوردار از حمایت مردمی به سرکوب مخالفان نمی‌پردازند؟ آیا هیتلر در تاریخ 9 نوامبر 1338 از نظر حمایت مردم آلمان دچار مضیقه بود؟ مگر نه این است که بسیاری از دولت‌ها در دموکراسی‌های لیبرال پارلمانی تنها حمایت اقلیتی از جامعه (یا اکثریتی ضعیف) را با خود دارند؟ برای نسلی که تجربه «انقلاب فرهنگی اسلامی» در دوم اردیبهشت 1359 یا 30 خرداد 1360 و سایر تواریخ و حوادث مربوط به سرکوب‌های بی حد و حصر جمهوری اسلامی ایران باخبرند، این نکته تعجب انگیز نیست. حکومت جمهوری اسلامی در تاریخ دوم اردیبهشت 1359 و خردادماه سال متوالی، از حمایت اکثریت بسیار بزرگی از اهالی برخوردار بود. اتفاقاً این حمایت بسیار بزرگتر از نمونه‌های مرسوم در دموکراسی‌های پارلمانی غرب بود. اما اشکال این حمایت در نظر حکومتگران وقت «کامل» و «تمام» نبودن این حمایت بود. عده‌ای «منافق» و «ضد انقلاب» در امر تأمین و حفظ «کمال» و «تمام» مورد نظر حکام اسلامی، اختلال می‌کردند. برای «حل قطعی» این معضل بود که دستجات مسلح به سلاح‌های سرد و گرم به دانشگاه‌ها و خیابانها گسیل می‌شدند و بعداً از هر فاجعه سازماندهی شده از بالا، از قوه قهریه مجری اوامر بالادستیان، بنام «مردم مسلمان»، «امت حزب الله» و... یا می‌شد.¹⁰ بار دیگر اشاره کنم که حمایت مردمی از رژیم‌های غیردموکراتیک، موجب خودداری این رژیم‌ها در سرکوب مخالفان نیست، بلکه وجود یک **حمایت گسترده و قابل اعتنا از ملزومات سرکوب خشونت‌آمیز** مخالفان در ابعاد وسیع است و نبود این مشروعیت و محاصره شدن

¹⁰ از بیادماندن‌ترین صحنه‌های فیلم "Z" جایی است که در یک دیالوگ کوتاه بین دو نفر از اوباشان حمله کننده به میتینگ‌های مخالفان، یکی با کنایه و با تقلید از زبان تبلیغات دولتی می‌گوید: «جلوی مخالفت نشون دادن مارو هم که نمی‌شه گرفت!»

حاکمان در میان بدبینی و بدگمانی مردم تحت حاکمیت‌شان، آنها را وادار به احتیاط بیشتر و باصطلاح دست به عصا بودن در برخورد با مخالفان سیاسی می‌کند.

در جای دیگری از مذاکرات مجلس در همان روز، سخنان جمال امامی نماینده دیگر مخالف دکتر مصدق را می‌خوانیم. جنبه‌های تاریکتر ماهیت گفتمان سیاسی حاکم در دوران حاکمیت پیشوا از لابلای سخنان این نماینده **مخالف** به وضوح دیده می‌شود:

«بلنگوهای شهربانی فریاد می‌زد که هنگ تحت فرماندهی شعبان بی‌مُخ حمله می‌کند. (خنده نمایندگان- یک نفر از نمایندگان: خنده ندارد. واقعا گریه دارد)...

آخر چهاردیواری تئاتر سعدی را که آتش زده‌اند، تقصیر ندارد، اگر او تودای است تار و مارش کنید نه اینکه خانه مردم را آتش بزیند،...» [168]

جمال امامی در ادامه سخنرانی‌اش، حکم محرمانه استخدام شعبان جعفری در شهربانی دولت ملی پیشوا را به تاریخ بیستم آبان‌ماه 1330 با مقرری ماهانه سیصد تومان از پشت تریبون مجلس قرائت می‌کند. در اینجا ابتدائاً این سؤال به ذهن آدمی خطور می‌کند که اگر خانهای متعلق به یک توده‌ای است، آیا از شمول تعریف «خانه مردم» خارج می‌شود؟! شاید هم همانطور که این توده‌ای‌ها بی‌وطن بوده‌اند، «بی‌خانمان» هم تشریف داشته‌اند و دارای خانه نبوده‌اند! اگر از این ظرایف امر بگذریم دقت خواهیم کرد که چگونه که از فحوائی کلام برمی‌آید، خود همین جمال امامی با تار و مار کردن توده‌ای‌ها موافق است. در هر حال یا جمال امامی و امثال وی ماهیتی ضد دموکراتیک چون شخص پیشوا داشته‌اند و یا ماهیت غیر دموکراتیک گفتمان رسمی حاکم آنها را چنان در تنگنای قافیه در هچل انداخته بوده است که جرأت دفاع از حق بدیهی آزادی بیان و عقیده را به نحوی مناسب‌تر، مناسب حال ارزیابی نمی‌کرده‌اند.

روزنامه اطلاعات دو روز بعد، یعنی 19 آذرماه 1330 بازهم اخبار مذاکرات مجلسیان را چاپ کرده است. آنچه از مذاکرات مجلس برمی‌آید، تصور اینکه حاکمیت قوه چماقیه دولت ملی پیشوا نیرویی محدود و مختص سرکوب مخالفان بوده، نیز باطل است. این نیروی قهریه فارغ از حساب و کتابهای مرسوم و بورکراتیک، اعمال قهر بر یاران نزدیک پیشوا را نیز در دستور کار خود داشته است. یکی از یاران نزدیک مصدق بنام فولادوند، از طرفداری قلبی خود از دکتر مصدق و گرفتار آمدن خود و برادرانش به تیغ غضب چاقوکشان ملی یاد می‌کند:

«در کابین دکتر مصدق من همیشه به ایشان احترام می‌گذاشتم من که پدرم در راه آزادی گلوله خورد و در زمان حکومت رزم‌آرا هم فحش ناموس داده‌اند ولی به خاطر ایشان به حکومت رزم‌آرا رأی ندادم و من در دوره پانزدهم مجلس از آقای دکتر مصدق حمایت کردم ولی نمی‌دانم حالا من و سه برادر چه کرده‌ایم و مال کی را خورده‌ایم که گرفتار چاقوکش‌های دکتر مصدق شده‌ایم.» [182]

اطلاعات در این شماره‌اش حاوی سخنان مهمی در باره وعده ریختن روزانه 300 هزار لیره استرلینگ به جیب ملت ایران از سوی پیشوا، نیز هست، خبر کشتن بچه یک مدیر روزنامه و مضروب کردن زن باردار وی در خانه‌اش، غارت اداره روزنامه طلوع، چپاول دفتر اسناد رسمی شماره 124 و بسیاری فجایع دیگر از سوی «هنگ تحت فرماندهی شعبان بی‌مُخ» از زبان نمایندگان مخالف مجلس خبر می‌دهد.

a. مصدق: به هیچ وجه متأسف نیستم!

بالاخره پیشوا هم در مجلس به سخنرانی می‌پردازد. اطلاعات در روز بعد یعنی بیستم آذرماه 1330 حاوی سخنرانی ایشان است که از جمله فرموده‌اند:

«من می‌خواهم بگویم که اگر این آقایان میتینگ‌دهندگان وطن پرست هستند نباید در این موقع دولت وارد انجام یک امر مهمی است به تظاهر پردازند. بنابر این اگر بعضی از آنها اگر صدمه‌ای هم رسیده باشد به هیچ وجه متأسف نیستم.» [191]

بیگمان بیاد دارید که تمامی سرکوبهای جمهوری اسلامی هم همین منطق بکار رفته است: «در این شرایط حساس که...». رویهم‌رفته استفاده کنندگان از خشونت قانونی و غیر قانونی برای سرکوب مخالفان، توسل به حساس بودن اوضاع و در جریان بودن توطئه‌های و تهدیدهای واقعی یا واهی (بویژه انواع خارجی آن) را در امر توجیه سرکوبگری خود، مفید می‌شمارند. برای بررسی جنایات سازمان یافته 14 آذرماه 1330 هم کمیسیونی تشکیل می‌شود. متن گزارش در دو شماره پیاپی، دوشنبه نهم و سه شنبه دهم دی‌ماه 1330 روزنامه اطلاعات چاپ شده است. در جای جای گزارش مزبور حضور دولت و شهربانی ملی پیشوا به عنوان سازمانگر اصلی جنایات، قابل مشاهده است. عدم مداخله نیروهای شهربانی در قتل و غارت در روز روشن به کرات در گزارش کمیسیون آمده است. به عنوان مثال:

«4- از اظهارات تیمسار نخعی در مورد حمله مهاجمین به دفاتر روزنامه‌های سیاسی **طلوع** و **فرمان** چنین استناد می‌شود که در حین غارت محل‌های مزبور تیمسار دانش‌پور رسیده و با وجود این که عده‌ای از افراد پلیس در دسترس نامبرده بوده‌اند، اقدامی نکرده و پس از حضور سرتیب نخعی نیز مهاجمین جلب نشده‌اند.» [199]

شهربانی دولت ملی هم هنوز تا تاریخ ارائه گزارش کمیسیون، یعنی 26 روز بعد از واقعه از انجام تحقیقات لازم خودداری کرده و به ذکر نام «افرادی خردسال به عنوان مهاجم» بسنده کرده است. [199] اسامی چاقوکشان مهاجم و رهبران لشکر جرار اوباشان پایتخت، تنها از زبان متضررین از جرم، گزارشات شهربانی را مزین کرده‌اند:

«فقط بعضی از متضررین از جرم، افرادی را به نام و عناوین شعبان جعفری (بی‌مُخ)، عشقی، عباس کاوسی، حسن عرب، شه میرزادی (چاقوکش) و حسین مافی، صمن شکواییه و توضیحات خود نام برده‌اند...» [199]

چنانچه در کتاب خانم سرشار هم منعکس شده، شعبان جعفری، علیرغم ثبوت جنایی قتل و غارت بعد از ملاقات با عالیترین رهبران فکری و سیاسی جبهه ملی یعنی آقایان مکی و دکتر شایگان آزاد میشود. [217]

B. "سگ کشی" نامیدن کشتار جوانان

در همین زمان روزنامه اصناف ارگان مقامات روحانی طرفدار دکتر مصدق با اشاره به قتل و کشتار دانشجویان و دانش‌آموزان نوشت: «سگ کشی ادامه دارد» [151]

C. "اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران"

خوانندگان این سطور با القابی که رژیم جمهوری اسلامی برای دستجات حزب‌الله بکار میبرد آشنایی دارند: "امت همیشه در صحنه"، "جوانان غیور اسلام" و از این قبیل. جالب است که القاب شهربانی تحت رهبری پیشوا را در مورد لشکر تحت فرماندهی شعبان خان بخوانید:

«... عصر 14 آذر شهربانی دکتر مصدق با کمال وقاحت اعلام داشت که اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران که به ماهیت این عناصر (پسران و دختران دانشجو) کاملاً پی برده‌اند با نیروی انتظامی در تمام موارد همکاری نموده عناصر اخلاص را به سزای اعمال خود رسانند. شهربانی کل وظیفه‌ی خود می‌داند که از معاضدت و همکاری بی‌مانند مردم شرافتمند تهران تشکر نموده...» [151]

ادبیات فوق و نحوه جابجایی مفاهیم به قصد شریک کردن مردم تهران در جرم شعبان و رمضان و کمپانی تحت حمایت شهربانی هم برای آشنایان به شیوه تبلیغات جمهوری اسلامی فعلی آشناست و هم بنحو عجیبی شبیه است به نسبت دادن قتل‌عام مردم آذربایجان در آذر ماه 1325 به خود مردم آذربایجان! گویا آنجا هم این نه ارتش شاهنشاهی با مأموریت زهر چشم گرفتن از مرکز انقلابی مزاحم پایتخت، بلکه خود مردم بوده‌اند که باعث قتل‌عام مردم شده‌اند. البته منظور مدیران تبلیغاتی رژیم مزبور نه خودکشی اهالی بلکه قتل‌عام شدن بخشی از مردم (نوع نامرغوب تجزیه طلب) از طرف بخشی دیگر (نوع مرغوب شاهدوست) بود.

D. جنبه سرکوبگرانه

شعار واریز کردن روزانه سیصد هزار لیره استرلینگ اضافی به خزانه دولتی از شعارهای اصلی حکومت مصدق بود. اطلاعات تاریخ یکشنبه شانزدهم تیرماه 1330 در گزارش از مذاکرات مجلس، به سخنان عبدالقدیر آزاد در مخالفت با عملکرد کابینه مصدق اشاره دارد:

«من اگر اسم این کابینه را **کابینه هو** بگذارم مناسبترین کلمه می‌باشد. (اسلامی: نه گفتن این حرف در این موقع صلاح نیست). زیرا از روزی که این کابینه تشکیل شده يك قدم راجع به اصلاح امور اقتصادی، اجتماعی، قضایی و غیره برداشته است. محور تمام کار مملکت به دست يك عده اشخاص غیرمسئول افتاده و هرج و مرج، بی‌نظمی و دزدی سرتاسر کشور را فرگرفته» [103]

برای پی بردن به اهمیت سخنان فوق، میتوان به کارنامه حکومت ملی آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه‌پوری اشاره کرد که در شرایط بسیار نامساعدی که در یکسال حکومت خود با آن روبرو بود ضمن برقراری امنیت و مبارزه مؤثر با رشوه‌خواری و فساد اداری به کارهای عمرانی بسیاری دست زد که دوست دشمن حجم آنها را بیش دوران حکومت 20 ساله رضاخان ارزیابی کرده‌اند.

نیاز به «امت همیشه در صحنه» و تأمین آن از طریق تهییج دائمی توده‌ها از مشخصات بارز حکومت‌های هیتلر، موسولینی و جمهوری اسلامی فعلی است. در رمان «1984» تهییج سیستماتیک به عهده شبکه ویدئویی «تله اسکرین» است. سخنرانی عبدالقدیر آزاد که در روزنامه اطلاعات بیست و پنجم تیرماه 1330 منتشر شده، حاوی اشاراتی در این موضوع است:

«تقریباً سه ماه است که کشور ایران تبدیل به میدان نطق و کنفرانس شده. همه روزه مردم را از کار بی‌کار کرده، احساسات عامه را تهییج می‌کنند و از این تهییج توده‌ای‌ها بهتر استفاده کرده‌اند تا آقای دکتر مصدق و رفقایانشان... تعجب من این است آقای دکتر مصدق که همیشه با حکومت نظامی مخالفت میکرد، با توقیف روزنامه‌ها بدون محاکمه عصبانیت نشان می‌دهد، آقای دکتر که برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می‌کرد، چطور شده حالا که خودشان نخست‌وزیرند زن و مرد را به آتش مسلسل می‌بندند، حکومت نظامی اعلام می‌کنند و روزنامه‌ها را 10 تا 20 تا

بدون محاکمه توقیف می‌نمایند؟ گویا آقای دکتر این کارهای زشت را برای دیگران بد می‌دانند و برای خودشان خوب.» [126-127]

اهمیت خائن در رژیم‌های پوپولیستی سرکوبگر به اندازه کافی شناخته شده است. هیتلر و استالین گویی نفس از حنجره خائنین و دشمنان و همی و واقعی می‌کشیدند. گویی همیشه لشگری زیرزمینی از خائنین مترصد فرصت ایستاده‌اند تا دروازه مملکت را بر روی دشمن بازکنند و بساط سرکوب هم صرفاً برای مقابله با این فتنه‌گران گسترده و برقرار است. در رمان «1984» اثر فوق‌العاده جورج اورول هم رژیم تحت حاکمیت «ناظر کبیر» از این ابزار استفاده میکند و از جمله «انجمن اخوت» بدون اینکه وجود واقعی آن محرز باشد، نقش سازمان زیرزمینی خائنین را بر عهده دارد. جمهوری اسلامی هم بدین‌طریق حکومت کرده است.

تبلیغات پوپولیستی پیشوا هم، علاوه بر سیل لیره‌های استرلینگ به خزانه مملکت، اشاره به وجود ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص در اداره شرکت نفت بود که روزی هم که اسناد پیدا میشوند، رسیدگی یک جمع دوفره بر آنها کافی تلقی میشود. عبدالقدیر آزاد در ادامه سخنرانی فوق به این مسئله هم پرداخته است:

«گفتند ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص در اداره اطلاعات شرکت نفت موجود است که مربوط به ده‌هزار خائن است ولی تمام قضایا در اطراف سه نفر دور زد آن سه نفر عبارت بود از روزنامه طلوع، روزنامه صدای وطن و جواهرکلام. بقیه خائنین معلوم نشدند. روزی که این اسناد پیدا شد دوفره مأمور رسیدگی به آنها شدند.» [103]¹¹

E. آثار صریح اندیشه فاشیستی در حکومت جبهه ملی

نام «جبهه ملی» در ادبیات سیاسی جهان حاوی بار مثبتی نیست و بعنوان مثال سازمان‌های فاشیست و نژادپرست بریتانیا، فرانسه، نیوزیلند یا اروپا¹² به همین نام خوانده میشوند. این «تشابه اسمی» را به حساب بیخبری رهبران و بنیانگذاران جبهه ملی نمیتوان نوشت چرا که بسیاری از رهبران جبهه ملی افراد تحصیلکرده‌ای بودند که تجربه اقامت و تحصیل در کشورهای فرنگی را هم داشتند و امروز هم بسیاری از فعالان و مسئولین جبهه ملی در فرنگستان مسکن دارند.

اما نشانه‌های صریح از گرایش فاشیستی در درون حکومت جبهه ملی هم وجود دارند. جریان موسوم به «سومکا- حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» به رهبری دکتر داود منشی‌زاده و دستیاری داریوش همایون، و پرویز قرائی با پرونده ننگین و شرم‌آورش، «حزب پان ایرانیست» که یکی از رهبران گردن کلفت آن داریوش فروهر، بعدها «حزب ملت ایران» را به ثبت رساند و خود نیز رهبری آن را به عهده گرفت، «حزب آریا» به رهبری سرلشکر حسن ارفع. این احزاب ملی و میهنی (فاشیستی) در دوران حکومت جبهه ملی بود که با فرمان مستشاران امریکایی و حمایت مالی و معنوی حکومت جبهه ملی جهت مبارزه با خواسته‌های مردم ایران (نه اوباشان دولتی و غیردولتی) تحت عنوان بیرق مبارزه با کمونیسم (حزب توده)، شکل گرفته و وارد میدان شدند. داریوش فروهر با گرایش فاشیستی، خود از یاران نزدیک دکتر مصدق بود.

داریوش همایون به لحاظ مسلکی و شیوه «فعالیت» خود نمونه ایرانی جریانات فاشیستی بود.

«... رئیس شهر بای به دستور مقامات قدرت طلب عده‌ای از چاقوکشان معروف شهر مثل شعبان بی‌مُخ و عشقی و چند عنصر پست مثل فروهر را با عده‌ای کاردکش به دبیرستان‌ها حمله‌ور ساخته و تاکنون به نام اختلاف مسلکی دانش‌آموزان که همواره بوده است عه بسیاری را از پای انداخته است!» [113]

یکی از شعارهای پان ایرانیست‌ها «پان ایرانیسم گورکن بلشویسم» بود. [114] احمد زیرک‌زاده از رهبران جبهه ملی در باره داریوش فروهر می‌گوید:

«... در تشکیل جبهه ملی دوم حضور دارد و فعالیت زیادی میکند، ... در این جبهه که دست‌بندی یکی از فعالیت‌های اصلی بود فروهر و حزبش محل خاصی دارند. گاهی با دکتر صدیقی، گاهی با شاهپور بختیار و زمانی با دکتر سنجابی می‌پیوندند. احساسات ملی شدید او ملات [ملاط] اصلی بقای او در جبهه است... او با "ایرانیسم" می‌خواست تمام مردمی را که فارسی حرف می‌زنند در تحت یک حکومت درآورد آن وقت "ادعای هفده شهر قفقاز" بی معنی می‌شد، چه اکثر این شهرها مردمی ترک‌زبان داشتند ... تشکیلات نظامی و طریقه نازیسم داشت.» [114]

رسول مهربان که به گفته خودش «عمری را در جبهه ملی تباہ کرده» در کتاب *گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران*، گوشه دیگری از فعالیت‌های ملی و میهنی آقایان را شرح می‌دهد:

«در همان روزها حملات گسترده‌ای علیه دانش‌آموزان مدارس تهران که اکثریت آنها از هواداران حزب توده ایران و در سازمان جوانان دموکرات مجتمع بودند، از طرف حزب پان ایرانیست، پزشک‌پور، فروهر و علی‌خانی صورت می‌گرفت. این ولگردان هرزه بزن بهادر تحت نام دکتر مصدق، ملهم از عقاید معلول و مفلوک نئوفاشیسم، کارد و چماق به دست به

¹¹ بار دیگر تأکید کنم که توتالیتر نبودن رژیم مصدق به معنی دوری آن از عناصر حکومت‌های پوپولیستی سرکوبگر نیست. ¹² "EUROPEAN NATIONAL FRONT"

دانش‌آموزان حمله می‌کردند. منشی‌زاده رئیس حزب سومکا و علی سپهر گرداننده گرهک فاشیستی سوسیالیست آریا، در این هرزه درآیی‌ها و سفاکی‌ها، دار و دسته فروهر را همراهی می‌کردند... در این گونه حمله و هجوم‌ها از حمایت دارو دسته شمس قنات‌آبادی به نام مجمع مسلمانان مجاهد! برخوردار بودند. مطالعه روزنامه **دموکرات اسلامی!** شمس قنات آبادی که برای پوشاندن منظور و هدف‌های ننگین خود از اسم آیت‌الله کاشانی سود می‌جست،...» [115]

سعید رهبر اخبار فعالیت‌های ملی میهنی از شهرهای دیگر چون آمل و بابل را هم از روزنامه اطلاعات نقل می‌کند. خبر دستگیری داریوش فروهر در حالی که با چوب و کارد سعی در ورود به دانشگاه داشته است، در روزنامه **اطلاعات** هجدهم دی‌ماه 1331 آمده است.

یکی دیگر از مختصات تفکر فاشیستی، عدم تمایل به تقسیم جغرافیایی قدرت و میل به داشتن حکومت‌های سانترالیستی است. رژیم پهلوی از این جهت یک سیستم فوق سانترالیستی داشت و اگر خواست رزم‌آرا برای «دادن اختیارات به استان‌ها» را بعنوان خواست یک تغییر جزئی در ساختار فوق سانترالیستی قدرت در ایران آن روز فرض کنیم، مخالفت پیشوا با این تغییرات جزئی را - که ظاهراً مهمترین جرم رزم‌آرا در زمان صدور حکم قتل وی هم همین بوده است - چگونه میتوان استنباط کرد؟ آیا دکتر مصدق خواهان چیزی جز یک حکومت فوق سانترالیستی بدتر از مدل پهلوی بوده است؟

بسیاری از یاران دکتر مصدق و رهبران آن وقت جبهه ملی سال‌های سال بعد از آن سالها زنده ماندند و هیچ فرصتی را برای ترغیب حکومت‌های محمدرضاشاهی و اسلامی برای سرکوب مؤثرتر و خشن‌تر ملل غیر فارس ایران از دست ندادند. همین امروز کسانی چون پرویز ورجاوند رهبر جبهه ملی هم خود را صرف ارائه طرح‌های قتل‌عام نهایی و مؤثر معنوی ملل غیر فارس ایران به رهبران جمهوری می‌کند. تاکنون افشای چند مورد از تلاش‌های مخفیانه و پشت‌پرده وی در مطبوعات آذربایجان، رسوایی‌های بزرگی برای وی و جبهه ملی‌اش بیار آورده است. جالب است که آن دسته از نیروهای سابق چپ که بلحاظ فکری زیر بیرق جبهه ملی به جبران مافات گذشته مشغولند، بیش از هر چیز دیگر، جذب این گرایش افراطی به حکومت‌های فوق سانترالیستی و شعارهای سرکوبگرانه بر ضد ملل غیر فارس شده‌اند.

سعید رهبر در مقاله مستقلی به ماهیت رهبران ملی-میهنی وطنی پرداخته است. وی در مقاله‌ای با نامی که بیانی از داستان‌سرای گنج را در تیتیر خود دارد، به سراغ بخش مکتوب پرونده داریوش همایون و جریان ملی-میهنی «سومکا» رفته است. «به آئینه بنگریم آئینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آئینه شکستن خطاست» تیتیر مقاله‌ای است که حاوی نقل‌قول‌های مهم و مستقیم از روزنامه اطلاعات است. به چند نمونه توجه کنید:

«تظاهرات دسته پیراهن‌سیاهان در خیابان‌ها

قبل از ظهر امروز عده‌ای از افراد منتسب به حزب سوسیالیست (سومکا) در حالی که آنان پیراهن‌های سیاه بر تن داشتند به طور اجتماع در خیابان‌های شاه‌رضا و پهلوی و شاه‌گردش و تظاهراتی می‌نمودند. هنگامی که این عده به اوایل خیابان اسلامیول رسیدند از طرف مأمورین انتظامی به آنان اخطار شد که از تظاهرات خودداری نموده و متفرق شوند.

در اثر این اخطار عده‌ای از آنها متفرق شدند ولی چند نفری که به اخطار مأمورین توجه نکردند و تظاهرات خود را ادامه می‌داند همین امر سبب گردید که آن عده را مأمورین انتظامی بازداشت نمایند. یک منبع مطلع به خبرنگار ما گفت تعداد بازداشت‌شدگان در حدود 15 نفر می‌باشد.» (اطلاعات، پنجشنبه 1331/1/28، شماره 7788)

«بازداشت لیدر حزب سومکا

دیشب آقای منشی‌زاده لیدر حزب سومکا توسط مأمورین پلیس توقیف گردید. امروز یکی از مقامات شهربانی در باره علت دستگیری مشارالیه گفت: چون در نتیجه تحقیقاتی که توسط مأمورین شهربانی در اطراف واقعه حمله به قرائت‌خانه شوروی «وکس» و شعبه تبلیغات سفارت مجارستان به عمل آمد معلوم شد که افراد حزب سومکا در آن دخالت داشته‌اند لذا دیشب یک عده پاسبان و مأمور محل حزب را محاصره نموده و آقای دکتر منشی‌زاده لیدر حزب را بازداشت نموده و به بازداشتگاه موقت اداره آگاهی منتقل نمودند. امروز صبح پرونده برای رسیدگی و صدور و قرار توقیف به شعبه 18 بازپرس تهران احاله شد. سه نفر دیگر از افراد حزب سومکا به نام شاهپور زندی، داریوش همایون، اسماعیل‌هاشمی‌نژاد نیز به همین اتهام قبلاً بازداشت شده بودند.» (اطلاعات، سه‌شنبه 1331/6/4، شماره 7890)

«از افراد حزب سومکا بازپرسی به عمل آمد

امروز از 3 نفر از افراد حزب سومکا به نام **داریوش همایون**، امیرناصر معینی و شاهپور زندی در شعبه چهارم بازپرسی دادسرای نظامی تحت نظر سرگرد علمیه بازجویی به عمل آمد.» (اطلاعات، سه‌شنبه 1331/9/4، شماره 7959)

«یک نفر دیگر از اعضای حزب سومکا امروز آزاد شد

دیروز عصر بازجویی از **داریوش همایون** یکی از اعضای حزب سومکا در دادسرای فرمانداری نظامی خاتمه یافت و مشارالیه با دادن 50 هزار ریال کفیل امروز آزاد شد.» (اطلاعات، یکشنبه 1331/9/23، شماره 7974)

«دیشب دکتر منشی‌زاده و سران حزب سومکا در دادگاه نظامی تیرئه شدند...

آخرین جلسه دادگاه - دیشب آخرین جلسه دادگاه جنائی برای رسیدگی به اتهام آقای دکتر منشی‌زاده و 6 نفر از سران حزب سومکا تشکیل و پس از دفاع متهمین دادگاه وارد شور شد و سرانجام کلیه متهمین را از اتهام وارده تبرئه کرد. شب گذشته مأمورین یکی از سران حزب سومکا را به نام «**داریوش همایون**» به استناد ماده 5 بازداشت کردند. در باره توقیف او یک مقام مطلع اظهار داشت چون وسائلی از محل حزب پیدا شده است که برای تخریب و حریق تهیه کرده بودند لذا این شخص را برای ادای توضیحات بازداشت کردیم.» (اطلاعات، **شنبه 1331/12/23**، شماره 0 8050).

«اشیائی که از محل حزب سومکا به دست آمده

صبح امروز آقای سرهنگ پورشریف معاون انتظامی فرمانداری نظامی با یک کامیون سرباز و چند نفر از مأمورین شهربانی به محل سومکا رفته و در آنجا 6 نفر از سران حزب مزبور را دستگیر کردند ولی به آقای منشی‌زاده رهبر حزب دسترسی پیدا نشد. ضمناً مأمورین کلیه قسمت‌های حزب سومکا را بازرسی کرده و مقداری لامپ که درون آنها را بنزین ریخته و درش را چوب‌پنبه گذاشته بودند به دست آمد. گفته می‌شود این لامپ‌ها برای آتش زدن اماکن تهیه شده بود و هم چنین مقداری نارنجک دستی، شیشه بنزین، مشعل برای پرتاب کردن و تیشه و قمه از محل حزب به دست مأمورین افتاد که همه با تنظیم صورت مجلس با کامیون به فرمانداری نظامی تحویل داده شد.» (اطلاعات، **چهارشنبه 1331/12/13**، شماره 0 8042).

11. وضع و حال امروز جریانی بنام «جبهه ملی ایران»

مطالب فوق اگر صرفاً مربوط به گذشته بودند و امروز موضوعیت نداشتند، صرفاً فصلی از تاریخ غم‌انگیز ایران بودند. اما تأسف‌بارتر آن است که امروز نیز بقایای همین جریان ملی میهنی با تجدید قوا از میان رقبای چپ و راست پیشین، تهاجم به اصول ابتدایی حقوق بشر را در سرلوحه اعمال خود قرار داده است و در صدد است تا بر بستر خلانی که در پس بی اعتباری ایدئولوژیها و سرباهای عدالتخواهانه دنیوی و دینی در ایران بوجود آمده است، یک جریان فاشیستی و نژادپرستی فارسی را برای فردای ایران تدارک ببیند. این جریان از همان اول انقلاب در ترکیب دولت موقت بازرگان طرفدار سرکوب نظامی کوچکترین خواست ملل غیرفارس ایران برای برخورداری از مواد مصرحه منشور جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیونهای بین‌المللی بودند و تا جایی که دستشان رسید از هیچگونه کشتار جمعی اهالی معترض مضایقه نکردند. از روزی هم که از بارگاه حاکمیت اسلامی رانده شدند، تشویق دائمی جمهوری اسلامی به سرکوب خشن خواستهای ملی ملل غیرفارس ایران و ارائه پروژه‌هایی عملی سرکوب و تهیج افکار عمومی برای آماده‌سازی افکار عمومی در جهت پذیرش اینگونه سرکوبها بکار بردند. کشف دائمی انواع توطئه‌های پان‌ترکیست‌ها و هشدار نسبت به صحرائی محشریکه عنقریب در صورت عدم سرکوب تجزیه‌طلبان برپا خواهد، از فعالیت‌های برنامه‌ای و فوق برنامه این محافل است. این جریان خواه بصورت تشکیلات سیاسی و خواه بصورت یک تفکر سیاسی فاشیستی دارای زیر مجموعه‌های فرهنگی و دانشگاهی و انتشاراتی، تمامی سرکوبهای خشونت‌آمیز 27 سال اخیر (و 50 سال قبل از آن نیز) علیه ملل غیر فارس حمایت نموده است. هرگونه اعتراض علنی یا مکتوبات مخفی توطئه‌گرانه ایران جریانی تشکیلاتی و فکری به رهبران جمهوری اسلامی نه با قصد تشویق حکومتیان به برآورده کردن حقوق مصرحه ملل غیرفارس ایران در کنوانسیونهای بین‌المللی و مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی، بلکه در جهت تیزتر کردن سرعت و شدت قتل عام معنوی قانونی و غیرقانونی علیه این ملل مظلوم بوده است. ابتدا نگاهی کوتاه به مواد «اعلامیه جهانی حقوق زبانی»¹³ مصوبه در سال 1996 در بارسلون بیندازیم. این اعلامیه خود بر مبنای حقوق زبانی مصرح و مستتر در سایر کنوانسیونهای بین‌المللی و از جمله منشور جهانی حقوق بشر است. توجه کنید که رژیم‌های پهلوی و جمهوری اسلامی رسماً تمامی این پیماننامه‌ها را امضا کرده و خود را مقید به اجرا و رعایت عملی آنها کرده‌اند.

«ماده ۱

۱- این بیانیه "جمعیت زبانی" را بدین گونه تعریف مینماید: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در "محیط سرزمینی" معینی فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و هم‌بندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است. تعبیر "زبان خاص یک سرزمین" (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همجو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق میشود.

۲- این اعلامیه مبدا حرکت خود را بر این اصل قرار میدهد که حقوق زبانی در عین حال و یکجا هم فردی و هم جمعی میباشد. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی این اعلامیه مرجع خود را مورد یک جمعیت زبانی تاریخی در محیط سرزمینی خود قبول مینماید. و آنچه از این محیط درک میشود نه تنها گستره جغرافیائی که جمعیت در آنجا زندگی مینماید بلکه محیط اجتماعی و عملیاتی که برای توسعه و شکوفائی تمام و کمال یک زبان حیاتی است میباشد. تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروه‌های ذکر شده در نقطه پنجم این اعلامیه و حقوق افرادی که در خارج سرزمین زبانی خویش می‌زیند را برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود.»

¹³ متن کامل این بیانیه در همین شماره تریبون چاپ شده است.

روشن است که طبق این تعاریف مندرج در بند 1 از ماده 1 اعلامیه مزبور، کلیه ترکان ایران در سرزمین تاریخی به هم پیوسته آذربایجان در شمال غرب ایران مصداق تعریف حقوقی «جمعیت زبانی» هستند و این تعریف شامل دیگر ملل غیر فارس ایران یعنی کردها، بلوچها، اعراب، ترکمنها و قشقاییها نیز می‌شود.

«ماده ۵»

این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت‌های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی محلی و یا اقلیتی بودن میباشد. در این اعلامیه تعبیراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشده اند زیرا - هر چند در بعضی موارد مشخص شناسانی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی میتواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید- با اینهمه این و دیگر تعبیر جرح و تعدیل کننده غالباً برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت‌های زبانی بکار برده میشوند.»

«ماده ۶»

این اعلامیه اعلام میکند که نمیتوان تنها بر این مبناء که یک زبان زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیت‌های فرهنگی مشخص در یک سرزمین بکار رفته است آنرا "زبان خاص سرزمین" بشمار آورد.»

«ماده ۱۰»

۱- همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند.
۲- این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیرقابل قبول میدانند فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی؛ موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی اقتصادی و یا دیگر لحاظها؛ درجه استانداردیزه شدن مدرنیزاسیون و یا به روز شدگی زبانپایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد.»

«ماده ۱۵»

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبانپایشان در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند.»

«ماده ۲۴»

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند در باره گستره حضور زبانشان به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی ابتدائی متوسطه حرفه ای و فنی دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند.

ماده ۲۵»

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاک خود از قبیل آموزگاران ورزیده روشهای آموزشی مناسب کتب و متون درسی منابع مالی تجهیزات و ساختمانها تکنولوژی های سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آند بر خوردار میباشند.»

بیاننامه‌ای که فوقاً بخشهایی از آن نقل گردید گویی در پولمیک سیاسی بر علیه جریان جبهه ملی ایران نوشته شده است. چاپ نامه مخفی آقای پرویز ورجاوند به رئیس جمهور اسلامی وقت آقای خاتمی، پرده از یکی از رسوایی‌های این جریان برانداخت. آقای ورجاوند که وزیر فرهنگ (!) دولت بازرگان هم بوده‌اند بجای عذرخواهی از مفاد توطئه‌گرانه این نامه که چیزی جز تحریک و تشجیع سران جمهوری اسلامی به سرکوب بیشتر آذربایجان و ملت ترک ایران نبود، به اظهار عصبانیت از درز کردن آن پرداخت و خواهان تنبیه عاملان درز این نامه مخفی به مطبوعات آذربایجان شد. نامه رسوایی مزبور در شماره 92 نشریه «شمس تبریز» به تاریخ 26 بهمن سال 1379 منتشر شد. ورجاوند در این نامه ابتدا امکانات ناچیز برای تنفس فرهنگ ترکی آذربایجان را بر شمرده و آنها را «فاجعه ملی» می‌نامد:

«برنامه‌های زبان ترکی افزایش یافته و در مصاحبه‌ها بیشتر به زبان ترکی با مردم گفت و گو می‌شود و به این ترتیب پیام می‌دهند که مردم فارسی نمی‌دانند و اگر هم بدانند نمی‌خواهند صحبت کنند. بنابراین دور به نظر نمی‌رسد که جماعتی در چهارچوب توجه توسعه سیاسی و احترام به خواست مردم، بکوشند تا زمینه را برای گونه‌ای پاسخگویی موافق به خواسته‌های طرح شده فراهم سازند و در دولت جنابعالی کشور را با **یک فاجعه ملی** مواجه بسازند.»

ایشان در ادامه نامه دشمنی صریح و عملی خود با مفاد بند بند بیاننامه فوق را اعتراف می‌کنند:

«جناب آقای رئیس جمهور، به عنوان سابقه به آگاهی می‌رسانم که در ماه نخست شروع کار دولت موقت که اینجانب مسئولیت وزارت فرهنگ و هنر را بر عهده داشتیم، یک هیأت حدود بیست نفره به سرپرستی شادروان مفتی‌زاده، از کردستان به تهران آمدند تا درباره مسائل مختلفی از جمله **همین مسئله آموزش به زبان کردی** آن هم نه به این گسترده‌گی تقاضای آقایان، با دولت مذاکره کنند. مسئولیت این کار بر عهده شادروان فروهر و من گذارده شد و در جلسه بیش از چهار ساعت با وجود شرایط خاص آن زمان، به آقایان توضیح دادم که شما با این پیشنهاد به دلایل بسیار (یک بیک بر شمردم) نه تنها به همه ملت ایران که به مردم کرد این سرزمین نیز لطمه‌ای شدید خواهید زد»

ورجاوند در جایی دیگر چند نشریه بفرخوردار از نیمچه آزادی نشر را محل «توطئه‌های عجیب و غیر منتظره» اعلام می‌کند تا بنحوی منتظره خواهان رجعت جمهوری اسلامی به عصر ممنوعیت مطلق محمدرضاشاهانه علیه مطبوعات آذربایجان شود:

«چگونه است که دستگاه مطبوعات وزارت فرهنگ در برابر توطئه‌های عجیب و غیرمنتظره حدود 20 نشریه ترکی، فارسی هیچگونه موضعی نمی‌گیرد و بازخواستی نمی‌کند. مگر می‌شود از مردم آذربایجان به عنوان یک ملت یاد کرد؟»

ایشان در اینجا برای رعایت ظاهر امر از «وزارت فرهنگ» طلب استمداد می‌کنند در حالی ایشان بعنوان وزیر فرهنگ سابق بهتر می‌دانند که نام ارگان مورد نظر ایشان «وزارت اطلاعات» است و نه چیز دیگری! آدمی با خواندن این سطور و «وزر فرهنگ» بودن راقم آنها در گذشته، بی اختیار یاد دولت «؟؟» در رمان «1984» جورج اورول می‌افتد که نام سازمان دولتی شکنجه، «وزارت عشق» (!)، نام ارگان جیره بندی ارزاق عمومی «وزارت فراوانی» و نام دستگاه تبلیغات و دروغ‌پراکنی رژیم «وزارت حقیقت» (!) است. الحق آقای ورجاوند در دولت «» هم شایسته همان پست ریاست «وزارت فرهنگ» می‌بودند. جمله زیر نیز که گویی بطور سفارشی بر علیه بیاننامه فوق نوشته شده است، از همین وزیر فرهنگ و رهبر کنونی جبهه ملی است:

«باید سیاست بهره جستن از آموزگاران، دبیران و استادان بومی در برخی استانها مورد تجدید نظر جدی قرار بگیرد.»

نخستین وزیر فرهنگ جمهوری اسلامی نامه رسوای آور دیگری را به اتفاق سایر رهبران جبهه ملی به تاریخ 20 بهمن 1382 امضا کرده است. علاوه بر ایشان، نام آقایان ادیب برومند، مهندس عباس امیرانتظام، دکتر داود هرمداس باوند و مهندس نظام الدین موحد زینت بخش این سند تاریخی است که طی آن جمعی افراد تحصیلکره و آشنا به موازین حقوق جهانی بشر، بدون هیچگونه روردرواسی خواهان نقض خشن‌تر و بیشتر حقوق ملل غیرفارس ایران از سوی رژیم جمهوری شده‌اند. در جایی از این رسوایی‌نامه تاریخی می‌خوانیم که گویا اگر «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» تدوین شود، اینکار به «بیگانه سازی کودکان» منجر خواهد شد! یعنی اگر کودک اردبیلی سخنی در باره برف، موسیقی عاشقیهای آذربایجان، ساوالان، ستارخان، هنر اپرا و باله آذربایجانی و ... در کتاب درسی‌اش دید یا متنی به ترکی خواند و نوشت، «بیگانه» خواهد شد!! واقعا برای رسیدن به این نتیجه نامعقول باید بهره بالایی از کینه و نفرت علیه بخش «غیر خودی» بشریت بهره داشت. البته «جبهه ملی» در آلمان، فرانسه، انگلستان، نیوزیلند و بسیاری دیگر از کشورهای غربی نام جریان‌ات افراطی نژادپرست است و دلیلی ندارد که آنچه تحت پوشش این نام در ایران به بازار عرضه میشود، مال بهتری باشد. اگر چنین ادعایی است، اثبات آن بر عهده مدعیان است. با مطالعه نامه این آقایان بروشنی قابل مشاهده است که مسئله بر سر تدوین «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» است و نه چیز دیگر.

مؤلفین نامه مزبور حتی مخالفت با ایجاد شبکه تلویزیونی استانی را هم از قلم نیانداخته‌اند: «این دستورالعمل وزارت آموزش و پرورش که بیگانه سازی کودکان را از سطح دبستان آغاز میکند، در واقع، در دنباله و مکمل حرکتی است که صدا و سیما چندی پیش آغاز کرد، و آن اجازه ایجاد کانال‌های تلویزیونی استانی با تولید قومی و گویش محلی است.»

رهبران جبهه ملی در پایان صراحت می‌دهند که دعوایشان با جمهوری اسلامی بر سر دموکراسی و «آزادی انتخابات» نسبت به رسالت اصلی آنها که ستیز با ملل غیرفارس ایران است، موضوعی فرعی و حاشیه‌ای است. آنان نسبت به اینکه اگر مسئولین مربوطه در استانهای مختلف «کتابهای درسی دبستانی و راهنمایی را خودشان طبق رسوم و شرایط اقلیمی و فرهنگی و اجتماعی هر منطقه» تدوین کنند، هشدار داد و می‌نویسند:

«ما این عمل وزارت آموزش و پرورش را، در صورت اجرا، خیانتی بزرگ در تاریخ معاصر ایران و یک مقدمه سازی خطرناک در راستای برنامه بیگانگان برای تجزیه کشور قلمداد می‌کنیم، که روزگاری کشور را در جنگ و برادرکشی فرو خواهد افکند و یا کشور را از کنترل مناطقی بسیار حساس و استراتژیک محروم خواهد ساخت. لغو فوری این دستورالعمل، از انتخابات که برای آزادی آن همه درگیر هستیم، مهم تر است، زیرا استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره می‌اندازد.»

نامه‌نگاران جبهه ملی با تظاهر به جهالت، ادعای زیر را دارند:

«ما هیچ کشوری در جهان را نمی‌شناسیم که کتابهای درسی ابتدایی خود را بجز بدست دولت مرکزی و برپایه فرهنگ و زبان ملی تدوین و منتشر کند، و یا کودکان خود را بر پایه فرهنگ قومی یا محلی هر شهر و استان آموزش دهد.» (!)

توطئه دیگری از سوی وارثان شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و حزب سومکا مربوط به شهریورماه 1382 است. اینان طرحی را در نهم شهریور 1382 به آقای آصفی معاون وقت وزارت امور خارجه داده و درخواست دومیلیارد ریال هزینه نموده‌اند. ظاهرا نشست نیز متعاقب آن در کاخ سعد آباد تهران در هفدهم شهریور ماه با حضور 23 تن تشکیل شده و طرحی برای ستیز با هویت ترکان ایران در تمامی جبهه‌ها را به تصویب رسانیده‌اند.

در روزهایی که من سرگرم نوشتن این مقاله هستم، در یادار احمد مدنی یکی از رهبران جبهه ملی دار فانی را وداع گفته و در تمامی رسانه‌های جبهه ملی بعنوان باکلماتی چون «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته»، «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه» و القاب مطن

دیگر مورد ستایش و پرستش است. در اوصاف این سرباز جبهه ملی همین بس که بخاطر جناباتی که در تیرماه 1358 علیه ملت عرب اهواز مرتکب شده است، متهم به جنایتکاری جنگی است. این اتهام علاوه بر روشنفکران ملت عرب ایران حتی از سوی برخی از اعضای جبهه ملی نیز مورد تأیید قرار گرفته است.¹⁴ از کرامات ملی و میهنی دیگر در یادار مدنی ارتباط وی با سازمانهای جاسوسی بیگانه و مهمتر از همه ارتباط پر سود وی با سازمان سیا است. از جمله جزئیات دقیق دریاقتیهای دهها میلیون دلاری تیمسار مدنی در مقاله افشاگرانه دیگری به قلم Robert Parry در سایت consortiumnews.com آمده است.¹⁵ این پرداختهای بزرگ به تیمسار در یادار مدنی بر اثر بی‌احتیاطی یا درز داده شدن عمدی از سوی سازمان جاسوسی آمریکا علنی شد و ایشان در جلسات و نشستهای متعدد و علنی مجبور بودند تا با پیداکردن مصارف عامه‌پسندی برای خرج این مبالغ کلان، بجای اعتراف به ماهیت واقعی عمل خود، چهره مرد نیکوکار (!) بخود بگیرند.

با این اوصاف عجیب نیست که که برخی بریدگان از حزب توده و پیوستگان به مکتب پیشوا نیز به سرعت از پی تیمسار خیریه‌چی روان شده و با طی سریع مدارج ترقی ملی و میهنی هنوز مدت «عده» شرعی‌شان بعداز بریدن از سازمانهای خیریه شرقی تمام نشده، سر از سرسپردگی سازمانهای مشابه غربی درآوردند.

پایان سخن

بیشک خواندن سطور فوق برای امثال ورجاوند و امیران نظام ملال‌آور و شاید کمی عصبانی کننده باشد. اما در این مطالب، نکاتی که رهبران جبهه ملی ایران از آن غافل بوده باشند، وجود ندارد. با کمی جستجو در میان اسناد کتبی و اینترنتی میتوان پی برد که رازهای مهمی برای فاش شدن در ارتباط با این جریان باقی نمانده است. درگیریهای و جناح بندیهای درونی جبهه ملی چنان گسترده است که امکان مخفی ماندن طولانی به اسرار پنهانخانه این جریان نمی‌دهد. اما در بیرون از جلسات و محافل جبهه ملی، یک ناظر بیرونی با شعارهای ناسیونالیستی و گاه طرفدار آزادی و دموکراسی از سوی این جریان سر و کار پیدا می‌کند. همه این شعارها هم در هاله‌ای از پرستش خدایگونه نسبت به پیشوا، حالت کنکرت خود در ادبیات سیاسی را به نفع ابهام، و هم‌آلودگی و نوعی نوستالژی نسبت به سالهای اقتدار هنگ تحت فرماندهی شعبان جعفری و رمضان یخی، و امی‌گذارد. جبهه ملی به عمد هیچگاه دارای سازمان، برنامه و رهبری مشخصی نبوده است. هدف گردانندگان این معرکه ناسیونالیستی از این ابهام، ایجاد جایگاهی رفیع و غیرقابل دسترس برای این تفکر غیر دموکراتیک است. هدف من از نوشتن این مقاله بلند، گشودن دریچه‌ای است به واری این مه‌آلودگی و ابهام و دیدن صحنه واقعی و گاه پشت صحنه این نمایش ناسیونالیستی خطرناک است. بیابید تا با حذف سالهای بسیار و حتی دهه‌های سکوت و خواب زمستانی این جریان، یادماندنی‌ترین صحنه‌های نمایش مزبور را یک بار دیگر مرور کنیم:

1. جبهه ملی در دوران صدر خود، مردم را با دو وعده رفاه عنقریب و افشای ده هزار نفر خائن وطن‌فروش¹⁶ و نجات یکبار برای همیشه به خیابانها کشاند.¹⁷ امیدوار کردن مردمی گرسنه و بیسواد که درک خیر و شر و امید به ظهور یک مُنجی رهایی‌بخش از اجزای تفکر سنتی‌اش است، کار دشواری نبود.
2. هر جا که اراده این مردم امیدوار به استخلاص سریع از شر خائنین داخلی و استعمارگران خارجی مطابق میل پیشوا جریان نمی‌یافت، نیروی لایزال دیگری یعنی لشکر بزرگ چاقو‌کشان پایتخت تحت حمایت لژیستیک شهرداری و ارتش به خیابانها گسیل می‌شد. اوباشان متشکل در "سازمان نظارت بر آزادی انتخابات دوره هفدهم" به کتک زدن مخالفین و هر کسی که در پای صندوق رأی ترکی حرف می‌زد، می‌پرداختند.
3. شخص پیشوا دکتر مصدق به جرم ارائه طرح تمرکززدایی جزئی در ساختار فوق سانترا لیستی وقت، حکم قتل نخست‌وزیر دیگری را صادر کرد و عامل قتل را بعداز عفو «قانونی»‌اش از سوی مجلس دارای اکثریت جبهه ملی‌چی به حضور خود بار داد.
4. در دوران 27 ساله بعداز انقلاب رهبران جبهه ملی در هر پست و مقامی، دمی از اندیشه و عمل سرکوب ملل غیرفارس غافل نمانده‌اند. از قتل عام ملت عرب اهواز گرفته تا نوشتن نامه‌ها و طرحهای ناظر بر قتل عام معنوی هر چه مؤثرتر ملل غیرفارس ایران و تبلیغ کینه و نفرت علیه ملل غیر فارس ایران و همسایگان عرب و ترک ایران، همه در دستور کار دائمی سران این جبهه در داخل و خارج از کشور است.

¹⁴ در این مورد به مقاله افشاگرانه منوچهر تقوی بیات در آدرس اینترنتی زیر مراجعه کنید:

<http://asre-nou.net/1383/ordibehesht/10/m-bayat.html>

¹⁵ <http://www.consortiumnews.com/archive/xfile9.html>

¹⁶ آدم هوس می‌کند از جبهه ملی‌چی‌ها بپرسد که این در یادار مرحوم با پرونده درخشانش در «وطن پرستی و ستیز با منافع بیگانگان» آیا مصداقی از آن ده هزار (رقم رُندا) خائن کذابی موعود بود یا «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته»، «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه» و...!
¹⁷ من به عمد در این مقاله وارد ماهیت اقتصادی-واقعی داستان «ملی کردن صنعت نفت» نشدم چون کتاب مورد بررسی سعید رهبر که بهانه نوشتن این مقاله بود، وارد آن موضوع نشده بود. از سوی دیگر کتابی مستقل در مورد ماهیت و عملکرد جبهه ملی و مصدق، از سوی دوستی در دست تدوین است که به جنبه اقتصادی ملی شدن صنعت نفت پرداخته است و اطلاع کلام بیش از این در این مقاله مجاز نیست.

5. دریادار مدنی «رهبر خردمند و مبارز و فرهیخته» و «ناسیونالیست ایرانی بلند آوازه» این جریان در روز روشن دست در خزانة سازمان سیا در زیر عکس پیشوا در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا جلسات ملی و میهنی برپا میکند و... اما عرب، ترك، كرد، بلوچ و تركمن ایران که در سرزمین خود از حقوق مندرج در کنوانسیونهای حقوق بشر بین‌المللی محرومند، بیگانه پرست نامیده میشوند! بر اساس منطق ملی میهنی این آقایان، عرب و ترك و كرد ایران برای مبری ماندن از اتهام بیگانہ‌پرستی بایستی با دریافت مبالغ هنگفت از سازمان سیا و در همکاری با سازمانهای «درون مرز» جبهه ملی به سازماندهی پروژه‌های ناظر بر قتل عام معنوی ملتها و فرهنگهای غیرفارس در ایران و منطقه پردازند.